

نوشته: ناکسیم رودونو \*

ترجمه: الف بروز محمدی

# اسلام و انقلاب اقتصادی جدید

جهان امروز شاهد خیزشی عظیم است. وهنگام بطور ضمنی با صریح بر این نکته توافق دارند که نیروی محرک این خیزش به سادگی قابل تشخیص می باشد. شواهد موجود حتی برای آنهایی که از قبول نقش عوامل اقتصادی در تاریخ بهشتین نفرت را دارند، غیر قابل انکار است صنعتی شدن در مقیاس بزرگ امروزه به سطحی بی سابقه رسیده است. در تعدادی از کشورها، نیروهای تولیدی با چنان سرعتی رشد کرده اند که یک تغییر کیفی واقعی امکان پذیر گشته است. چیزی را که رخ داده دیگر نمی توان به عنوان یک تحول تدریجی (Evolution) توصیف نمود، بلکه سخن از یک انقلاب است.

کشورهائی که بهشتین بهره را از این انقلاب بردماند آنهایی هستند که از مدتها پیش در مسیر توسعه صنعتی گام برداشتند. انقلاب مورد بحث، قدرت آنها را - که بهشتین نیز قابل توجه بوده - افزایش داده است. این کشورها بطور بالقوه یا بالفعل تا آن حد بر جهان تسلط یافتند که به فکر فاتحان ادوار گذشته نیز خطور نمی کرد است. قویترین این کشورها، دو کشوری هستند که وسایل لازم برای نابودی کامل تصدای از کشورها، و حتی کل کره زمین، را از طریق فشار دادن یک تکه در اختیار دارند. کشورهایی که در معرض این فرآیند (Process) قرار نگرفتند، با انتخابی بسیار دراماتیک تر و تعیین کننده تر از آنچه که تا کنون با آن روبرو بوده اند مواجه می باشند. این کشورها یا باید نظیر آنچه که کشورهای اروپائی - آمریکائی انجام دادند صنعتی شوند، "خیز بردارند" و توسعه بیابند، و یا اینکه همچنان وابسته به تصمیمات متخذه از سوی قدرت های جهانی باقی بمانند. البته این کشورها می توانند به این با آن سمت تغییر جهت دهند و از تضادهای موجود استفاده کنند و به این ترتیب تا حدی استقلال خود را حفظ نمایند - نظیر آنچه که در گذشته بسیاری از کشورها به هنگام رویا روشی با قدرتهائی که به آسانی قادر به نابودی آنها بوده اند انجام دادند. لیکن از مدتها پیش این امر مورد پذیرش قرار گرفته است که چنین استقلالی ناپایدار و محدود است. تنها راه برای رساندن صدای خود به گوش دیگران و دفاع موثر از منافع خویش اینست که خود بصورت یک قدرت درآمد و یا حداقل به گروهی پیوست

\* این مقاله اول بار در مجله فرانسوی "پارتیزان" (Partizan) شماره های ۲۲ و ۲۸ (۶۶ - ۱۹۶۵) به چاپ رسیده است. و از روی ترجمه انگلیسی آن که همراه با مقالات دیگری از رودونو در سال ۱۹۷۹ منتشر گردیده به فارسی برگردانده شده است. - م.

که بطور دسته جمعی تشکیل یک قدرت را می‌دهند. در رندگانی کشورها، همچنانکه در رندگی فردی، این تنها راه است و باقی حر حرف چیزی نیست. اعتراض علیه، نواستعمار، ممالا " موجه و حسی لازم است، لیکن ناوفنی که این اعتراضات بدل به یک نیرو شود، چیزی جز حمله بردازی‌های نمایی نخواهد بود.

البته در این راه تنها داشتن اراده کافی نیست و انتخاب به عمل آمده در درجه اول باید امکان‌پذیر باشد، و این امر مستلزم وجود شرایط طبیعی و جغرافیایی معینی است. در اینجا فرض را بر این می‌گذاریم که شرایط طبیعی در کشورهای مورد بحث هیچ مانع غیر قابل عموری را در مقابل صنعتی شدن این کشورها - حتی اگر این شرایط ایده‌آل یا سهل هم نباشد - ایجاد نمی‌کند. بنابراین توجه ما در اینجا معطوف به موانع و مزایای اجتماعی و انسانی خواهد بود.

کشورهای مورد بحث تشکیل دهنده چیزی هستند که جهان اسلام خوانده می‌شود. به بیان دیگر در این کشورها، حداقل تا همین اواخر، نوع ایدئولوژی مسلط دین اسلام بوده است. البته به هیچوجه منظور این نیست که بگوئیم جهان اسلام در همه سطوح از وحدت برخوردار بوده و با اینکه در همه‌جای آن شرایط اجتماعی یکسانی حاکم بوده است بلکه مضمون گفته فوق اینست که مجموعه‌های کاملی از مسائل مشابه که سعی خواهیم کرد آنها را مورد بررسی قرار دهیم - در سراسر جهان اسلام وجود دارند، و بعضی عوامل در همه جا مصداق می‌یابند. در این جا قصد ما ترسیم طرحی کلی است که عموماً " در مورد این کشورها صدق می‌کند.

با چنین تعریفی، جهان اسلام همراه با بانی جهان سوم با مسائلی بنیادی روبرو است که قبلاً " به آن اشاره نمودیم. اگر تأکید من در اینجا بیشتر بر روی یک وجه خاص از این مسائل قرار دارد به این خاطر است که تخصص به من اجازه می‌دهد که به نحو نایستندتری به بررسی آن بپردازم. بنظر من مسائل مزبور را می‌توان بترتیب زیر بیان نمود:

۱- کدام مدل صنعتی شدن را باید انتخاب کرد؟

۲- آیا سنت فرهنگی کشورهای جهان اسلام اجازه می‌دهد که

الف - این کشورها خود را مدرنیزه یا به عبارت دیگر صنعتی کنند؟

ب - به نحوی آزادانه مدل مورد نظر خود را از میان مدلهای صنعتی شدن انتخاب نمایند، یا

اینکه تنها یک مدل خاص مورد طرفداری یا حتی تجویز قرار می‌گیرد، آیا سنت فرهنگی،

دیگرگونی آن نوع از ساختارهایی را که حداقل در یک مورد بنظر می‌رسد اساسی باشد، مجاز

می‌دارد؟

ج - در صورت نیاز، ایدئولوژی‌ای انتخاب شود که بسیاری معضلتان اگر قرار باشد توده‌ها راه‌سخت

کوششهای لازم جهت مدرنیزاسیون - صرفنظر از مدل صنعتی شدن - سوق داد، نقشی

اساسی ایفا می‌کند؟

۳- آیا این تحول را که در ذهن خود تصور نمودیم به جهان اسلام اجازه می‌دهد که اصالت فرهنگی

معینی را در ادامه سنت گذشته حفظ کند، و به بیان دیگر از هویت خود یا هویت مردمان تشکیل دهنده خود

پاسداری نماید؟

چگونه باید به این سئوالها پاسخ گفت؟ برای شروع کار می‌توان از تنها برداشت نسبتاً قابل اتکا موجود

یعنی برداشتی که معنی بر روشهای آزمون شده تحلیل عقلی است استفاده کرد. هر روش دیگر در بهترین

حالت تنها می‌تواند به ایجاد چرشمهائی از شیوه که تا حد چشمگیر هم باشد - و با این حال کنترل نشده و

مستند همراه نمودن فکر است - منجر گردد. تعدادی از رشته‌های علمی ناکوین شیوهها و اصول موضوعه مربوط

را با دقت صیقل داده‌اند، با این وجود شاید از آنها آنچنان به قدر کافی در سطحی وسیع و به نحوی منسجم

استفاده نشده است که بتوانند حتی با سجهائی قسمی و موقتی برای سوالات فوق ارائه دهند. یک اقتصاددان

می‌تواند نظری مطلقانه در مورد محصولات و معایب مدل‌های پیشنهادی و بی‌آمدهای اقتصادی انتخابهای مختلف عرضه نماید. هم‌منظور یک جامعه شناس جردهای ربادی برای گشت دارد. لیکن روشن است که جامعه شناسی باید به درسهای باثنی از بحره حمی شربت توجه کند، کاری که تنها شمار اندکی از جامعه شناسی که با این مسأله برخورد کرده‌اند، به آن پرداخته‌اند.

در این جا است که تاریخ اسلام مناسب است *Relevance* می‌باشد. این گنجینه عظیم تحارب متنوع و آموزنده حتی از سوی مسلمانان (منظور ساکنان جهان اسلام) نیز که غالباً "دریافتی اسطوره‌ای از اسلام دارند" بالنسبه کاوش نشده باقی مانده است. حتی محققان غیر مسلمان نیز در نتیجه بی‌اطلاعی و یا ارضای شخصی جذب این دریافت اسطوره‌ای شده‌اند. که البته در مورد آنها این امر با اسطوره‌های دوران استعمار آمیخته گردیده است. برای رسیدن به یک برداشت منسجم علمی در مورد مسائل فوق، باستی این اسطوره‌ها را به کنار گذاشت. البته من منکر این نمی‌شوم که بارهای از آنها در بعضی سطوح یا در زمانهای معین مفید بوده‌اند و با هنوز هم هستند. و به این امر نیز واقفم که ما نادیده گرفتن یا انقراض از اسکنونه اسطوره‌ها احتمالاً موجب رنجش و آشفتگی خاطر بسیاری از خوانندگان خود شده و به استرتیب خود را در معرض سوئطن‌ها و عواقب شخصی نامطموع قرار خواهم داد. با اس حال بیان روشن نیز امباراتی دارد و قصد من اینست که بیشتر این نوشته را وقف بیان صریح حقایق نمایم که بسیاری در جهان اسلام از آن آگاهی دارند ولی نمی‌توانند به آن اشاره کنند و سایرین نیز احساس می‌کنند که بیشتر است نا گفنه باثنی بماند. بسیاری از افراد گروه دوم آنقدر زنده خواهند بود که بفهمند اسطوره‌ها راه مناسبی برای درک مسائل جهان و دورانشان نیست.

کدام مدل مدرنیزه شدن؟

دنیای جدید دو مدل مدرنیزه شدن را پیشنهاد می‌کند که در حال حاضر بنام مدل‌های سرمایه‌داری و سوسیالیستی خوانده می‌شوند. گاهی این مدل‌ها در انگال و انواع ظاهراً "سناسنی بدیدار می‌گردند. جهان اسلام تا کنون بترتیب شعبته هر دوی این مدلها شده است. ولی تا کنون عمدتاً "سرامدان حاکم بوده‌اند که مستعد این شیفتگی بوده‌اند. این مدلها بخصوص بر حسب ارزش آشکارشان در امر توسعه بودند توجه‌چندان زیاد به ارزش نسبی آنها در سایر سطوح. مورد ارزیابی قرار گرفتند. در اینجا نیز مثل نقاط دیگر کوششهایی جهت یافتن یک راه سوم به عمل آمده است. زیرا بنظر می‌رسیده که هر دو مدل مزبور با دنیایی که خواستار به کار گرفتن آنهاست بیش از حد بیگانه می‌باشد. اقتصاد دانان و جامعه‌شناسان اروپایی در نوشته‌های خود به دلایل مختلف، و نه همه از روی بی‌غرضی، این جستجو را تشویق نموده‌اند. در اینجا لازم است به دو مجموعه از تفسیرها اشاره کنیم.

۱- انتخابهای بنیادی

امروزه در واقع گستره وسیعی از صورت‌ها (Forms) موجود است و بدون شک صورتهای دیگری نیز در آینده پدید خواهد آمد. همچنین می‌توان یکی از این صورتهای را انتخاب نمود و نام خاصی بر روی آن گذاشت مثل وحدت‌گرایی *Solidarism* یا عدالت‌گرایی *Justicialism* و یا یک برجست‌خاص مثل سوسیالیسم عری، اسلامی، آرزانتینی یا مسیحی. تا از این طریق رابطه واقعی آنها با مدلیهای حساری در سایر نقاط پوشیده دانست. ولی به رغم وجود تمام این انواع مختلف، همان سئوالات فلی محدداً " مطرح می‌شوند و پاسخ به آنها باستی با مراجعه به مسائل عمده مکرری که نمی‌توان با خیال راحت از آنها گذشت، ارائه گردد. سئوال عمده همیشه یکی است: قدرت تصمیم‌گیربهای اقتصادی اساسی، در دست کیست؟ همیشه و همه جا تنها به پاسخ ممکن وجود دارد. این پاسخ‌ها عبارتند از:

- ۱- در دست خود تولید کنندگان، و به بهان دیگر در پامت اقتصادی جدید، گروه‌های تولید کننده، و یا
- ۲- در دست افراد مستقلی که کنترل و ساهل تولید را در اختیار دارند ولی خود تولید کننده نیستند که

در بافت اقتصادی جدید به معنی سرمایه‌داران است، و با

### ۳- در دست دولت.

البته ممکن است دو و یا هر سه عنصر فوق در قدرت تصمیم‌گیری اقتصادی سهیم گردند. علاوه بر این دولت می‌تواند خود تحت تسلط سرمایه‌داران یا کارگران و یا سایر گروه‌ها باشد و همچنین می‌تواند محصول سازش میان تعدادی از گروه‌ها باشد. در واقع دولت احتمالا "هرگز" شاید به استثنای مراحل کوتاه گذاری - بصورت ارگان بی‌طرف اراده جمعی که از نظر آرمانی مورد نظر بوده، در نیامده است. همه این‌ها زمینه تنوع وسیعی از اشکال مختلط را ممکن می‌سازد. لیکن مهم اینست که بدانیم چه عنصری در آن مسلط است. این انتخاب که نمی‌توان از آن احتساب نمود بایستی از سوی همه کشورهای مورد بحث به عمل آید. خارجانی مثل خود من تنها می‌توانند هشدار دهند که: از این‌تولوزی‌ها و نام‌های ظاهری که جوهر این انتخاب را از نظر پنهان می‌دارند، برحذر باشید. کاملا "بی فایده خواهد بود که صرفا" از یک نام با صفت جذاب استفاده شود، یا سخن پردازی در باره مرایای این با آن سیستم، ریشه‌های آن در سنن ملی یا هاله مذهبی که آنرا احاطه کرده است. به عمل آید. سؤال اساسی باز در همان چار چوب مطرح است.

### ۲- ارزش جهانشمول و سنت فرهنگی مربوط به انتخاباتهای بهای بنیادی

به انتخاب مورد بحث و ترکیب‌های گوناگون آنها خاص یک کشور و یا گروهی از کشورها نبوده، بلکه ناشی از خود طبیعت تمامی جامعه و تمامی تولید ممکن است. بنابراین انتخاباتهای مزبور از یک ارزش جهانشمول برخوردارند. با این حال اگر کسی بخواهد این انتخاباتها را به سنن محلی در کشورهای درحال حاضر اسلامی خاورمیانه و آمریکا مربوط نماید، این امری کاملا "امکانپذیر است. در واقع این کار احتمالا" در مورد هر جای دیگر نیز ممکن است. لیکن در این گروه خاص از کشورها همینطور می‌توان نشان داد که هیچیک از انتخاباتهای فوق در سنت فرهنگی موجود بدون سابقه نیست.

در آغاز تاریخ همکاری میان تولید کنندگان برای اولین بار و تحت اشکال نهادی گوناگون در همین مناطق ظاهر گردید، و طی چند دوره تاریخی بصورت عاطفی مهم در امر تولید درآمد. بطور مثال، در تولید رزعی غالبا "کمون‌های کشاورزی وجود داشتند که در آنها زمین بصورت دوره‌ای مورد توزیع مجدد قرار می‌گرفت. در تولید شانی، طوایف گله‌دار اشتراکی همیشه نقش مهمی ایفا می‌کردند. لیکن باید بگوئیم که جماعات مزبور به ندرت می‌توانستند بر روی دولت‌های وقت نفوذ عدالت‌گرایانه ریادی اعمال نمایند. هنگامی هم که چنین تاخیری بچشم می‌خورد معمولا "به قیمت فدا شدن سایر بخشهای جمعیت، بخصوص کمونهای کشاورزی، تمام میشد. علاوه بر این، در چنین دوره‌هایی معمولا "سطح بالایی از مرز بندی اجتماعی و سلسله مراتب در درون طوایف رواج داشته است. با این حال، روشن است که تمامی این جماعات غالبا "از استقلال و یا نیمه استقلال قابل توجهی برخوردار بودند. به علاوه، صنعتگران شهری غالبا "در دوران شیوه تولیدی عمل می‌کردند که مارکسیست‌ها آنرا تولید کوچک تجاری (Merchant Petty Production) می‌نامند. به بیان دیگر، تولید کننده به کمک خانواده خود محصولات خویش را مستقیما "در بازار بفروش می‌رساند. گاهی اوقات شرکتها و یا گروه‌هایی از این تولید کنندگان مستقل بر شهرها مسلط بودند و یا اینکه نفوذ زیادی در شورای شهر داشتند تولید کشاورزی در مقیاس کوچک از سوی زارعین مستقلی که شخصا "محصول خود را به بازار عرضه می‌کردند نیز در زمانهای مختلف وجود داشته است، و این نوع زارعین تا حدی در دولت صاحب نفوذ بودند.

واحدهای خصوصی سرمایه‌داری تحت کنترل افراد خصوصی غیر تولید کننده نیز از سنتی طولانی در این کشورها برخوردارند. سنتی که می‌توان رد آنرا تا ما قبل تاریخ دنبال نمود. این واحدها عمدتا "گرایش به تسلط بر فعالیت‌های تجاری داشتند و گاهی نیز در تولید صنعتگرانه یا صنایع کارگاهی (مانوفاکتور) شرکت می‌جستند در غین حال، گاهی واحدهای مزبور بر کل یک کشور، بخصوص در شهرهای باستانی "تیر" "تیر" یا "کارتاز"،

تسلط داشتند و غالباً در شهرهای اسلامی قرون وسطی دارای قدرت فائقه بودند .  
 بر خلاف باور مرسوم ، دولت گرائی (Statism) نیز پدیده رایج بوده است . تنها کافی است نظری به  
 تاریخ مصر بیافکنیم که در دوران باستان و در چند دوره پس از آن ، دولت تمامی اقتصاد و با حداقل بخش  
 قابل ملاحظه‌ای از آنرا در اختیار داشته است .

### سنت فرهنگی و مدرنیته شدن

آیا سنت فرهنگی اجازه مدرنیته شدن را می‌دهد ؟

غالباً ادعا شده است که سنت فرهنگی جهان اسلام دارای یک حصلت بیزاری از چیزهای نو و تفسیر  
 یافته (Misanthropic) ، و با آنطور که یک اقتصاددان آلمانی ضمن مطالعه "روح اقتصادی اسلام" بهمان دانشه،  
 دارای حصلتی ضد ترقی (Nicht-Fortschrittlich) است . غالباً استدلال شده است که این بیزاری  
 از چیزهای نو و عدم رغبت به ابداعات جدید ، در ایدئولوژی‌ای ریشه دارد که برای سزده قرن دارای نقشی  
 محوری در این منطقه بوده است ، یعنی دین اسلام .

مسلماً درست است که چیزی که بطور حلاصه جامعه‌سنجی خوانده می‌شود نه تنها در جهان اسلام بلکه  
 همینطور در چین ، هندوستان ، اروپای قرون وسطی و در هر جای دیگر ، عموماً از اندیشه جدید ترقی بی‌خبر  
 بوده است . جامعه سنتی فاقد دریافتی بوده است که طبق آن شریعت بطور نامحدود از طریق محصولات از  
 مراحل کیفی "عالی‌تر" پیشرفت نموده و دائماً بواسطه کوششهایش از موقعیت موجود خود فراتر می‌رود . بطور  
 کلی همانطور که "مرسی الیهاد" (Mircea Eliade) بروشنی نشان داده است مردمان اینگونه جوامع بجای آنکه  
 امید خود را به تحول تاریخی ببندند از تاریخ هراس دارند . می‌توان گفت در جوامع سنتی از تغییر و گذشت  
 زمان و زوال و خاموشی که ممکن است به دنبال داشته باشد ترس زیادی وجود داشته ، و بالاتر از همه میل شدیدی  
 به نجات اوضاع بچشم می‌خورده است .

در عین اینکه تصویر فوق بطور کلی صحیح است ، باید متذکر شویم بعضی ویژگی‌ها نیز وجود دارد که ظمرو  
 آنرا محدود می‌سازد . اولاً باید به این واقعیت توجه داشت که سند اساسی و کتاب مقدس دین اسلام یعنی  
 قرآن موافق فعالیت بوده و گرایش مسلط در آن ، بر خلاف آنچه که عموماً در اروپا تصور می‌شود ، ضدیت با  
 تقدیر گرائی است . اسلام بنداشتی را که بیشتر بخصوص در میان اعراب روح داشت منعی بر اینکه بگسرنوشت  
 کور و غیر قابل تغییر ، یگانه قدرت موجود است بر هم زد و بجای آن خدا و "ارادای آزاد" را قرار داد که  
 می‌توان به آن توکل جست ، عبادتش کرد و در برابرش سر فرود آورد ، و از آن پس دیگر عمل انسانی از پیش  
 محکوم به شکست نبود .

قرآن مسلماً در برگزیده مفهوم قدرت مطلق الهی و حتی مقدر بودن اعمال انسانی است . لیکن پهلوی  
 به پهلوی این بنداشتی می‌توان یک انگیزش دائمی بسوی عمل را مشاهده کرد . مسلماً در اینجا ما شاهد پسگ  
 تناقض هستیم ، ولی تناقضاتی از این نوع را می‌توان در هر دینی و شاید در هر ایدئولوژی‌ای پیدا کرد . آنچه  
 اهمیت دارد اینست که آنهایی که خواستار عمل هستند می‌توانند مگر "در قرآن مصابین تا بید آمیزد قیبتی  
 را در این مورد ببینند . تضاد منطقی فوق بطور کم و بیش رضایت بخشی از طریق این بنداشتی که قدرت خداوند  
 عمل را تقویت کرده و آنرا مؤثر می‌سازد ، حل می‌گردد . خدا در قرآن در باره "داود" که بصورت پیامبری  
 آهنگر ظاهر شده است می‌گوید : "ما آهن را برای او نرم کردیم و گفتیم : "از آهن زره بساز و حلقه زره بماندازه  
 و یک شکل گردان . " (۱۱-۱۰/۱۰ : ۲۴) این آموزشها یاد آور روشی است که از طریق آن یک کارشناس تاریخی  
 دیگر بنام "آمبرواز پار" (Ambroise Pare) همین تناقض را بدون بهره جستن از علوم بفرنج الهی حل  
 نمود . "من از او مراقبت کردم ، خدا او را شفا داد !" .

باید متذکر شد دین شناسی (Theology) مسلط نیز هموار کوششهایی به عمل آورده است تا بنداشتی

قدرت مطلق الهی را با انگیزش به تحرک و عمل شتی دهد. در این دین شناسی، بی حرکتی و تسلیم و توکل محض به الطاف الهی محکوم شده است و بطور کلی تعالیت معقول و متعادل - ضمن احتساب از زیاده روی در تحرک بایستی حالی - که همیشه باید تا بحای آوردن حق خداوند همراه باشد، ترویج گشته است. در دین شناسی مسلط ناکید می شده است که اعضای امت (Community) اسلامی وظایف سیاسی خود را - و ظانی که به همان اندازه عمل پریشانی جزو فرایض دینی به شمار می رود - به انجام رسانند. در این ایدئولوژی، که در مقایسه با غرب صیحه تعایز بسیار کمتری میان امور معنوی و دنیوی وجود دارد، تا من سعادت امت خود یک وظیفه دینی است.

در ثانی، این فرهنگ سنتی، ایدئولوژی پیشرفت و ایدئولوژی مبنی بر اینکه عمل انسان در جهت مراحل کیفی "عالی تری حرکت می نماید - به عمارت دیگر ایدئولوژیهای انقلابی - را نیز در خود جای داده است. بخصوص در قرون وسطی "فرقه ها"، یا احزاب سیاسی - مذهبی متعددی عمل انقلابی در جهت رسیدن به یک نظم نوین را ترویج می نمودند. درست است که آنها در پیگیری اهدافشان به همسویی با اراده خداوند و بسا موجودات متعالی سزاوار داشتند، ولی در مقابل می توان گفت این واقعت که احزاب انقلابی امروز معتقدند قوانین تاریخ به نفع آنها عمل می کند مانع از این نمی شود که آنها اساساً بر روی عمل انسانی حساب کنند. صلحانان "رازده" (Razdeh) و همبطنور عارفان (Diyatios)، تاریخ اسلام را همچون تسلیمی ابدی به اراده خداوند می بینند. ولی در واقع تاریخ اسلام را می توان بنحوی بسیار دقیقتر به عنوان یک انقلاب مداوم خصلت بایستی نمود. در این زمینه بخصوص تاریخ انترناسیونال انقلابی اسطعمیلیه در قرن دهم میلادی نمونه داراست. از این گذشته، ایدئولوژیهای پیشرفت که در رابطه با سرنگونی نظم مستقر قرار دارند به هیچوجه در حوام سنتی سایر نقاط دنیا ناشناخته نیستند. در واقع ترس از تاریخ آجنانکه مثلاً "الهاد" می خواهد به ما بقبولاند پدیده های عمومی نبوده است. بالاخره باید متذکر شویم به رغم درستی کامل این نظر که ایدئولوژیهای مذهبی با حدائق بعضی از آنها، غالباً "با چیزهای نو مخالفت کرده اند و این مخالفت معمولاً بصورت یکی از ویژگیهای محافل سنتی، و حتی آگاهی مردمان فقیر بطور اعم، بروز نموده است، با این حال متقابلاً" درست خواهد بود اگر بگوئیم که در سراسر تاریخ، اینگونه بسیاری از تغییر و چیزهای نو معمولاً "مورد غلبه قرار گرفته، به کنار گذاشته شده و با اینکه دچار شکست گردیده است.

طبق اصول، اسلام سنتی "تدعت" را که به معنی رسوم و راههای جدید انجام امور است محکوم می کند. اندیشه برداران مذهبی غالباً "رسوم جدید را در آغاز پیدایش آنها شديداً" مورد مذمت و تنبیه قرار میدادند ولی هنگامیکه فشار تحریمای جدید و اما "قوی بود، این امور جدید موفق می شدند به رغم تکبیرها خود را تحمیل نمایند، و با گذشت زمان کارگزاران مذهبی دیگری ظاهر می شدند تا چیزی را که گذشتگان نتوانسته بودند مانع از بروزش شوند، مشروعیت بخشند. در این مورد می توان مصرف تنباکو و قهوه را مثال آورد.

همواره عمیق ترین دگرگونیها در صورتی که با منافع دولت یا انتشار قدرتمند خصوصی انطاق می باشد - به رغم هر نوع بی تفاوتی تئوریک قلبی در باره نوع رفتار ضمنی ناشی از آن - تقریباً "بدون مقاومت صورت پذیرش قرار می گرفت. نامتربن، در عین اینکه دین اسلام، آنطور که ادعا شده، مسواول وقوع انقلاب اقتصادی قرون وسطی نبوده است، ولی مسلماً" درست خواهد بود اگر بگوئیم جهان اسلام هیچگاه اجازه نداده است که ملاحظات تئوریک، آنرا نسبت به این انقلاب منزوی سازد. درست به همین نحو، جهان اسلام در دوران معاصر نیز، بدون هر ملاحظاتی، اعمالی را که دقیقاً "مربوط به مدرنیته کردن اقتصاد در مسیر سرمایه داری می باشد، پذیرفته است. برای مثال همانطور که من فعلاً" بطور مشروح در کتاب "اسلام و سرمایه داری" بیان کرده ام، جهان اسلام عملیات بانکی جدید و وامهای دولتی با بهره را از همان آغاز و بدون هیچ قید و شرطی و به رغم تحریم رسمی را در آموزشهای کلاسیک اسلامی، مورد پذیرش قرار داده است.

دکتر آرش در ایران بود. از اندک این پیش از مرگش -  
تقریباً - هر چند منوط به شرایط آنرا -

در اینجا جالب خواهد بود که ببینیم امپراطوری عثمانی در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم چگونه با این مسأله برخورد کرده است. امپراطوری عثمانی مسلماً "بزرگترین و در واقع تقریباً" یگانه قدرت مستقل اسلامی را تشکیل می داد، و سلطان حاکم بر آن از داشتن عنوان خلیفه یعنی جانشین پیامبر و سایه خدا بر روی زمین به خود می بالید. حتی در فراسوی امپراطوری نیز بیشتر مسلمانان سنی که بزرگترین شاخه اسلام را تشکیل می دادند، او را به این عنوان قبول داشتند. با این همه، در سال ۱۸۲۰ میلادی دولت عثمانی بدون هیچ توجهی به منقح رسمی ربا در اسلام، اوراق خزانه‌ای با بهره ۱۲ درصد منتشر نمود. این سرآغاز "قرض عثمانی" (Ottoman Debt) معروف است که در ابتدا حالتی نوسانی داشت ولی بعد از ۱۸۵۷ بصورت اوراق قرضه متراکم گردید، چیزی که نقش بسیار مهمی در زوال امپراطوری عثمانی ایفا نمود. در طی این دوران وام با بهره در امپراطوری عثمانی عملی عادی تلقی می شد و نوانین مربوط به آن بدون هیچ مسأله‌ای مورد تصویب قرار می گرفت، چنانکه طی یک فرمان در سال ۱۲۶۸ هجری (۵۲ - ۱۸۵۱ میلادی) نرخ بهره به هشت درصد کاهش یافت، و در "قانون تجارت دریایی عثمانی" مصوب سال ۱۸۶۲ نیز وام با بهره امری مسلم تلقی شده بود. امپراطوری عثمانی در کوشش نسبتاً نامصمم خود جهت مدرنیزه شدن، که بخاطر برتری اقتصادی اروپا دچار مانع گشته بود، به خوسی از نیاز به ایجاد مؤسسات اعتماری طبق مدل اروپایی آگاهی داشت. فرمان "خط هماون" (Hamayun-i-Hayat) مورخ ۱۸ فوریه سال ۱۸۵۶ که یکی از مهمترین منشورهای مربوط به رفرم مهم عثمانی است، برنامه‌ای را جهت ایجاد بانکها اعلام می داشت، که بزودی سبز به مرحله اجرا گذاشته شد. این بانکها باستی همانند مدل‌های اروپایی خود عمل می کردند. در سال ۱۸۸۸ در فرمان "سبس بک بانک کشاورزی دولتی"، مقرر شده بود که این بانک با بهره نش درصد به کشاورزان وام دهد و برای صاحبان سه، انداز نیز چهار درصد بهره تائل شود. در هیچیک از این اسناد حتی اشارهای نیز به قانون شرعی منع رباننده بود. این امکان وجود دارد که این نحوه عمل بانکها از طریق یک مشاوره ناآهید آهیز با بزرگترین مقام دینی امپراطوری یعنی "شیخ الاسلام"، از نظر مذهبی نیز جنبه قانونی یافته باشد. چنین منشوری البته می توانسته بخشی بر اساس متون مذهبی و بخشی نیز بر پایه سفسطه‌گری (Sophistry) محص بوده باشد و در صورتیکه انجام هم گرفته باشد مسلماً توجه چندانی را بخود جلب نکرده است.

اولین نشانه آگاهی مردم از تضاد میان نحوه عمل رسمی دولت و قانون شرع، منعی بود و این مسأله مدتها بعد مطرح گردید. در سال ۱۸۷۲، در کتاب نابون جدید عثمانی بنام "محلله" (Mehelle) که شهبدا "مناظرار حقوق اروپایی بود سعی شده بود که اصول حقوق عثمانی، ضمن رعایت احکام اسلامی، هماهنگ گردد، که البته در آن هیچ اشارهای نیز به وام با بهره نشده بود. این سکوت توأم با بگرانی آشکارا واحد اهمیت است. تنها در سال ۱۸۸۷ یعنی نیم قرن پس از آغاز صدور اوراق قرضه، حزنه با بهره بود که اولین گامهای آمیخته با تردید جهت هماهنگ نمودن قوانین عثمانی با احکام مذهبی برداشته شد، و تصمیم گرفته شد که نرخ بهره به میزان نه درصد تعیین شود بشرط آنکه مجموع بهره تعلق گرفته از اصل وام تجاوز نکند. این مانور در واقع کوششی ضمنی و پنهانی بود جهت استفاده از اسبابات موجود در آه‌های از قرآن که منع ربا بر آن مبتنی است. در طی سزده قرن تاریخ اسلام این آیه به معنی منع هر نوع رباخواری تفسیر شده بود ولی اکنون دولت عثمانی بدون آنکه صریحاً اظهار نماید، آنرا تنها به معنی حرام بودن دو برابر شدن سرمایه از طریق نرخهای بهره گزار مورد تفسیر مجدد قرار می داد.

بنظر می رسد فتوای مفتی اعظم مصر در سال ۱۹۰۲ اولین باری بوده که یک مقام دینی مسلمان واقفاً با این مسأله برخورد کرده و سعی در توجیه نحوه عمل کاملاً مرسوم در آن زمان نموده است. در آن موقع مصر هنوز نظراً جزو قلمرو عثمانی بشمار می رفت. ولی حکومت آن در دست یک "خدیبو" مورد حمایت انگلستان بود

مفتی اعظم مصر نیز که بالاترین مقام مذهبی را بر عهده داشت یک نحدد گرا (مدرنیست) بنام "محمد عمده" بود. با این حال در آن زمان متوای مزبور که به تعلق گرفتن بهره به حسابهای پس انداز مشروعیت می بخشید، آنچنان بطور محدود انتشار یافته بود که حتی امروز نیز پژوهشگران قادر به یافتن نسخهای از آن نیستند. در قانون مربوط به اینگونه حسابهای پس انداز نیز که امور مربوط به آن توسط دفاتر پستی انجام می گرفت، سعی شده بود تا بوسیله بعضی حیل‌های نسبتاً "غیر محاب کننده"، تنبها در ظاهر از قوانین مذهبی تبعیت شود. به بهره تحت عنوان "سود سهام" اشاره شده بود، و مشخصاً گفته شده بود که نحوه عمل مربوط به این حسابها نباید ناقض احکام شرع باشد، در حالیکه در واقع خود مواد قانون مزبور این احکام را - حداقل در شکل سنتی آنطور که در طول سیزده قرن گذشته فهمیده شده بود - نقض می نمود. در این قانون یک بار دیگر دو سراسر کردن سرمایه از طریق قرض دادن پول منع گردیده بود. لیکن حداقل در این زمان - بر خلاف دوره ۶ ساله قبل از آن که قانونگذاران عثمانی سراسری احکام شرعی را موردی توجیهی قرار داده بودند - بر روی قوانین دینی حساب می شد.

تنها در این زمان بود که وسوسه‌هایی که تا آن موقع بسیاری از مسلمانان متدین را آزار داده بود منجر به بعضی اقدامات دسته جمعی گردید. مسلمانان هندی که آرزو داشتند آموزشهای سنتی قانون اسلامی را به مرحله اجرا در آورند - ولی در عین حال ضرورت‌های ناشی از جامعه سرمایه‌داری مدرن را نیز قبول داشتند - سعی کردند. تعاونی‌های اعتباری قرض الحسنه ایجاد نمایند. البته اینگونه تلاشهای جدید جهت عملی ساختن قوانین دینی، از نهضت تعاونی در اروپا نیز متأثر بود. با این حال، میزان و قلمرو این کوششها محدود باقی ماند.

تاریخ وضع قوانین مربوط به وام با بهره در طی دوران معاصر می‌تواند تصویر مفیدی در زمینه بحث ما بدست دهد. همه چیز غالباً "به نحوی مشابه تکرار گردیدند. نوآوریها ابتدا بطور خود بخودی در مناطق خاصی مورد پذیرش قرار می‌گرفت و غالباً "بدنثال آن وسوس انطباق با موازین شرعی وبعد هم تصمیم‌گیری از سوی "علماء" - یعنی متخصصین قوانین دینی که نوعی روحانیت اسلامی را تشکیل می‌دهند - مطرح می‌گردید. بطور مثال، فتوای "محمد عمده" در حوالی سال ۱۹۰۰ به مؤمنان اجازه می‌داد غذای دستپخت غیر مسلمین را بخورند، که در واقع چیزی را که از مدت‌ها قبل در همه جا - بجز در میان بعضی گروههای کوچک شده‌ها "مذهبی بصورت عملی کاملاً" عادی درآمده بود، رسمیت می‌بخشید. احکام دینی که سابقه آن به قرون وسطی می‌رسید و چنین اعمالی را منع می‌کرد، در این زمان مدت‌ها بود که دیگر بلا استفاده باقی مانده بود.

غالباً "به حس سوزاری از تغییر در میان فقیرترین مردم و بخصوص روستائیان فقیر اشاره می‌شود ر آنرا برگردن اسلام می‌اندازند. لیکن با نگاهی دقیقتر به نمونه‌های خاصی که غالباً "ارائه می‌شود مشاهده می‌گردد که چنین مقاوضی عمدتاً "ناشی از این واقعیت بوده است که نوآوریهای عرضه شد رابطه بسیار ناچیزی با نیازهای واقعی مردمی داشته است که قرار بوده از این نوآوریها به عنوان یک سرمشق استفاده کنند، و در واقع در بعضی موارد، نوآوریهای مزبور عملاً "به زبان آنها تمام می‌شده است. مطالعه "ز. دستخان دوبرنسی G. Fontaine de Berni در باره عدم پذیرش خانه‌های مدرن، از سوی روستائیان تونس یکی از این موارد را نشان می‌دهد. سازندگان این خانه‌ها متوجه شدند که ساختمان این منازل از بسیاری جهات مناسب با نحوه کار و زندگی روستائیان نیست، لذا هنگامیکه به روستائیان خانه‌های جدیدی که بیشتر مطابق با نیازهایشان بود عرضه گردید، روستائیان با اشتیاق از آنها استقبال کردند. همین امر در مورد تعدادی از نوآوریهای مربوط به کشاورزی نیز صادق است که ذاتاً "مترقی بودند ولی متضمن آنچنان ریسک‌هایی بودند که فقر دهقانان قبول آنها را مشکل می‌ساخت. وقتی بروشنی نشان داده می‌شد که هزینه‌های اضافی ناشی از اینگونه نوآوریها به تحطش می‌آورد، آنها نیز با رعیت این نوآوریها را می‌پذیرفتند.



المنه گفته‌های فوق به معنی انکار این نیست که جهان اسلام از یک مرحله طولانی بهیاری از چیزهای نو، که طی آن ابداعات جدید با مقاومت قابل ملاحظه‌ای روبرو بودمانند، عبور نکرده‌است. ولی روشن است که تبیین این پدیده بر حسب تعالیم دینی، که تنها یک عامل ثانوی بوده است، گمراه کننده خواهد بود. در این امر بسیاری علل دیگر نقش داشته‌اند ولی عمده‌ترین عامل عبارت بودمانند از مسأله تحرک (Dynamic) ساختارهای اجتماعی. در اینجا بخصوص باید رجوع به مذهب، بخاطر تقدس بخشیدن به شیوه زندگی سنتی به عنوان یک کل، انجام می‌گرفته است. بسیاری از رسوم که مدت‌ها پیش از ظهور اسلام پدید آمده بودند، نظیر حجاب زنان، و یا رسوم که کاملاً مستقل از مذهب بودند، بعدها به عنوان اینکه مربوط به اسلام هستند تقدس می‌یافتند. اشخاص محافظه کار هنگامی که با هر نوع تخطی از این رسوم مواجه می‌شدند شدیداً به آن اعتراض کرده و بی توجیهی نوآوران را به دین محکوم می‌نمودند. با این حال هر چیزی که منحوی کاملاً تصادفی به مسلمین مربوط می‌شد، می‌توانست منزلت یک عمل اسلامی را کسب نماید. به عنوان مثالی که قاعدتاً نباید در الجزیره باعث مخالفتی شود استفاده از "قات" را می‌توان ذکر نمود که گیاهی مخدر است و توسط مسلمین از طریق یمن به حبشیان معرفی شده است. مسیحیان بومی استفاده از این گیاه را عطی خاص مسلمانان می‌دانستند تا جایی که پس از کسب یک پیروزی بر مسلمین، پادشاهان مسیحی دستور ریخته کن ساختن این گیاه را صادر می‌نمودند. همچنین دشمنی با نوآرانی که پیش از همه مورد نفرت بودند، و بخصوص نوآوران اجنبی، غالباً در پوشش نویزاری (Misogynism) مذهبی ظاهر می‌گردید. هنوز بیاد دارم که در زمان تبصوت فرانسه، مسلمانان بیروت با توسل به تعالیم مذهبی مخالفت شدید خود را با هر نوع نوسازی در یکی از گوستانهای مسلمین ابراز می‌داشتند. با این وجود بزودی پس از کسب استقلال، گورستان مزبور تخریب شد و زمین آن برای احداث یک سینما یا ساختمانی شبیه به آن مورد استفاده قرار گرفت. موارد بی شماری از این نوع را می‌توان ذکر نمود. طبیعی است هنگامی که اینگونه نوآوریه‌ها با منافع مستقر تعارض داشتند، مقاومت در برابر آنها از بیشترین شدت برخوردار می‌شد. در چنین مواردی استدلالات مذهبی - اعم از مربوط یا نامربوط - با قدرت هر چه نامتوا عنوان می‌گردید. برای مثال می‌توان به مقاومت بسیاری از "علمای" سوری در مقابل صدور فرمان ملی کردن از سوی حزب بعث، و یا استدلالات مذهبی مورد استفاده "مودودی" (Mawdudi) ایدئولوگ مذهبی محافظه کار پاکستانی بر علیه ملی کردن اراضی در این کشور، اشاره نمود. کاملاً واضح است که انگیزه‌های موجود در پس چنین مبارزاتی تنها از عنوان مذهبی برخوردار بودمانند.

آیا سنت فرهنگی جهان اسلام اجازه یک دگرگونی ریشه‌ای در ساختارهای اقتصادی را می‌دهد؟ سئوالی که مطرح می‌شود اینست که آیا اسلام اجازه انتخابی آزاد میان دو مدل صنعتی شدن یعنی مدل سرمایه‌داری و مدل سوسیالیستی را می‌دهد؟ آیا اسلام یکی از این دو راه را تحویز می‌کند و یا اینکه موافق یک راه سوم است؟ به عبارت دیگر آیا اسلام در صورت نیاز، انجام یک دگرگونی ریشه‌ای در ساختارهای اقتصادی را مجاز می‌دارد؟ برای ارائه پاسخی کافی به این سئوالات باید تمایزی روشن میان چند سطح (Level) موجود در دین اسلام قائل شویم: یکم، قرآن یعنی "مدنه" (Corpus) مقدسی که اساس ایدئولوژی رسمی است و گفته می‌شود کلام الهی است. از طریق پیامبر انتقال یافته است. حتی در صورتیکه سایر منابع هنجاری نیز در قرآن بکار گرفته شده باشند، باز هم این کتاب در نزد همه مسلمانان به عنوان یگانه سرچشمه خدشه ناپذیر حقیقت محسوب می‌شود. می‌توان اسلامی را تصور نمود که تمام منابع دیگر را رد کند، ولی رد کردن قرآن به معنی رد کردن خود دین اسلام است.

قرآن اساساً یک متن مذهبی است که در برگرفته، رهنمودهای سیاسی و احکام مربوط به اصلاحات اجتماعی نیز می‌باشد. با این حال تنها تعداد بسیار کمی احکام اقتصادی خالص در آن بچشم می‌خورد. فر

در اینجا بحث ما بر سر شکل هنجاری (Normative) سنت فرهنگی یعنی خوددین اسلام است.

واقع تنها احکام مهم در این رابطه عمارتند از منم ربا، احکام مربوط به پرداخت صدقه شرعی، و با کمی تخفیف قانون ارث. منم ربا به نحو مبهمی بیان شده است. در سنت قدیم ربا به سادگی به معنی وام دادن یا بهره بود. ولی در واقع حکم مزبور ظاهراً تنها به یک نوع خاص و صراز رباخواری اشاره دارد و شاید، آنطور که از یک اصطلاح خاص عربی ممکن است برداشت شود، منظور از آن دو برابر شدن میزان وام در صورت عدم بازپرداخت آن در موعد مقرر است. با شاید اشاره آن به ربح مرکب باشد که درست چند دهه قبل از آن در امپراطوری همسایه سراسر توسط "زوستی نمان" (Zostimus) ممنوع گردیده بود. همچنین باید از زکات نام برد که مالیاتی سنگین جهت تأمین هزینه‌های جاری امت اسلامی و کمک به مستمندان است. ایدئولوگ‌های اسلامی معاصر عالماً "استدلال کرده‌اند که این احکام، همراه با قانون ارث که تقسیم اموال بدست آمده طی یک نسل را مقرر می‌دارد، تشکیل دهنده یک نظام اقتصادی ملهم از تعالیم الهی است که بنحو غیر قابل مقایسه‌ای بهتر از هر نظام ممکن دیگری می‌باشد. گفته می‌شود که این نظام برتری بسیار زیادی نسبت به هر دو سیستم سرمایه‌داری و سوسیالیستی دارد زیرا ایجادکننده جامعه‌ای از مالکان آزاد است در عین اینکه مانع از بهره‌گونه شدن (انباشت) بیش از حد ثروت می‌گردد. قبول چنین نقطه نظری دشوار است، مگر اینکه در اعتقاد اسلامی شریک باشیم. منم بهره را نمی‌توان در نظام اقتصاد آزاد جدید بکار بست و صفاً "نصوص قرآنی نیز نسبتاً" موافق آزادی فعالیت واحدهای خصوصی هستند. در یک نظام سوسیالیستی وام دادن یا بهره‌مکن است از سوی دولت انجام گیرد ولی اسکار از سوی افراد، و با حداقل بدون محدودیت‌های شدید، بدون تغییر دادن جوهر سیستم امکان بدر نیست. اگر تراز باشد که کوشش خود را تنها محدود به جلوگیری از نرجسای بهره‌گزار و ربح مرکب باشیم نباید انتظار داشته باشیم که این کار مانع از تشکیل ثروت‌های کلان شود (همانطور که در گذشته نیز شده است). برای مثال می‌توان گفت که مالیات بردرآمد در انگلستان حلی بیشتر از میزان زکات است؛ تا این حال منظر نمی‌رسد هیچ اندیشه‌پرداز مسلمان‌هایی جامعه انگلستان را سازمان یافته بر طبق اراده الله بدانند. در مورد قوانین ارث نیز باید بگوئیم که از نظر تشویک در واقع این قوانین با بستن تقسیم ثروت‌های کلان را با گذشت هر نسل تضمین می‌کنند. لیکن در عمل، از آنجا که مسلمانان به زندگی در خانواده‌های گسترده و نگاه‌داری کم و بیش مشترک اموال خود گرایش داشته‌اند، غالباً "از چنین تقسیمی اجتناب شده است بهیر حال همانطور که تجربه مربوط به سایر قوانینی که به همین اندازه دارای خلعت توزیع مجدد ثروت هستند نشان داده‌است، اینگونه احکام تأثیر ناچیزی در جلوگیری از تشکیل ثروت‌های کلان دارند. در دوران حاضر مشکل بتوان درک نمود که چگونه چنین قوانینی در مقابل ایجاد شرکتها، تراست‌ها و کارتل‌هایی که صاحب دارائی‌های عظیمی هستند، برای ایستادگی خواهند داشت. این امر بهر حال، در واقع، این امر روشن است که قرآن به هیچوجه قصد تغییر قواعد اقتصادی رایج در جامعه‌ای را که در آن ظاهر گردید، نداشته است. کاملاً "طبیعی است که قرآن حق مالکیت خصوصی بر اموال را بدون تمایز قائل شدن میان مالکیت بر وسایل تولید ز سایر دارائی‌ها برسمیت شناخته و این امری کاملاً "به هنجار بوده است. در آن زمان تنظیم مالکیت خصوصی بر وسایل تولید از قبیل مثلاً "آسیاب‌های بادی مطلقاً" مفهومی نداشته است. قدرت واقعی در آن دوران ناشی از دارا بودن انواع دیگری از ثروت نظیر داشتن اراضی وسیع با تعداد زیادی برده و با ثروت‌های عظیم یونانی بوده است. بهر حال قرآن تلاش کمی بر آن نمود ساختن مالکیت هر یک از این انواع ثروت به عمل می‌آورد.

البته باید میان قرآن و تفاسیر ناهمسر و تناقض‌گوناگونی که در طی قرون وسطی از سوی بسیاری شخصیت‌های مخالف عم صورت گرفته است، تمایز قایل شد. چیزی را که می‌توان آموزش اصیل (Orthodox) نسبتی

\* "زوستی نمان" (۵۶۵ - ۴۸۳ میلادی) امپراطور سراسر بوده‌است و در میان او قوانین معروف به "قوانین زوستی نمان" بدون گردیدند. - م.

دانست تنها آن گرایش فکری است که شرایط زمانی - و همخوانی نسبی آن گرایش با شرایط مزبور - ایجاد میکرده است. این گرایشات فکری بصورت تعالیم، حزم‌ها و نظام‌هایی که آمیزت آنها از طریق اعمال و اقوال هنجاری منتسب به پیامبر تقویت می‌گردید، تحلی می‌یافت. در واقع تحقیقات تاریخی سابهائی از نزدیج بر روی این گونه انتساب‌ها افکنده است. بنا بر این ما با "اسلام" به عنوان یک آیین واحد و منسجم سر و کار نداریم بلکه با چندین ایدئولوژی، چندین اسلام روبرو هستیم.

تنها در تعداد اندکی از اینگونه نظام‌های ایدئولوژیکی بعدی، انقلاب‌های دقیقاً اقتصادی یا اجتماعی اقتصادی مطرح بوده است. آنهائی هم که به اس امر می‌پرداختند معمولاً دچار شکست می‌شدند، سرنوشتی که نظام‌های ابعلاسی مشابه آنها در حوامعی از همان نوع جامعه اسلامی سنتی نیز با آن روبرو بودند. تکرار اینگونه شکست‌ها این احتمال را تقویت می‌کند که این شرایط اجتماعی حاکم بوده است که مانع از پیروزی گرایشات فکری مبرور می‌شده است. بسیاری از این جریان‌های فکری نهایتاً نگرش علبه نظم حاکم بودند که بصورت نظم نامطلوب، استثناری و ظالمانه شناخته می‌شد. ولی اینگونه نگوشت‌ها از پیشنهاد برنامه‌ها و دگرگونی‌های ساختاری برخوردار نبود و مردم هیچگونه تصویری از چگونگی تغییر ساختارهای موجود نداشتند.

در این زمان گرایش دائمی بسوی چیزی که عالمان الهی مسیحیت آنها "بازگشت به اصل" می‌نامند، چشم می‌خورد. در این جا نیز، مثل هر جای دیگر، بدی و شر برحسب می‌توجهی و با کار بست ناکافی احکام اصل مورد تمسب فرار می‌گرفت. فرس بر این بود که بازگشت به قوانین اسلام اولیه - که خود بنحو خاصی مفهوم بردازی شده بود - و اجرای دقیق این قوانین، تضمین کننده یک تغییر بنیادی، آغاز یک عصر جدید و استقرار یک جامعه سعادت‌مند و هماهنگ مطابق با احکام الهی خواهد بود. انقلابات مورد بحث بر پایه چنین برنامه‌های احام می‌گرفتند و گاهی حتی نظیر "انقلاب" عباسی در سال ۲۵۰ میلادی به پیروزی نیز می‌رسیدند. لیکن بروی مردم در می‌یافتند که جامعه جدید به همان اندازه جامعه قدیم در برگیرنده بی عدالتی‌ها است. باید بگوئیم تاریخ اسلام تاریخ یک بهشت گمشده نیست بلکه تاریخ یک انقلاب مداوم، انقلابی دائماً "خیانت شده و دائماً" از سر گرفته شده می‌باشد.

مسلمانان دلائل موجهی برای مناسبه همیشه خود میان اسلامی که وجود داشت و اسلامی که باید وجود می‌داشت، میان بی عدالتی جامعه موجود و معیاری که خود اسلام پیشنهاد و اعلام کرده بود، در اختیار داشتند. درست است که نامحسوسان میان اصول و واقعیات موجود بسیار قدیمی تر از آن بود که آنها درک می‌کردند، ولی این نیز درست بود که اسلام اولیه هرگز خود را تنها به فراخواندن مؤمنس به خدمت پروردگار و نجات روح خود راضی نکرده بود. اسلام اولیه دارای بلند پروازی بسیار وسعتی بود مبنی بر اینکه خود اساس یک اجتماع عادلانه و هماهنگ را تشکیل می‌دهد. ولی مانعانه اسلام اولیه هرگز فراتر از موعظه این هماهنگی و عدالت که به عنوان آرزوی انسان واراده الهی عرضه می‌گردید و بایستی از طریق تزکیه روح، ستایش خداوند و چیرگی بر عزیزه‌های بد تحقق می‌یافت، قدمی برنداشت. اسلام اولیه بیش از بسیاری ادیان دیگر، منحل‌مسبیت، به وصم قوانین معنی در مورد زندگی اجتماعی نیز پرداخت و خواستار به کنار نهادن بعضی اعمال زمان آور گردیده بود و همچنین ایجاد نهادهای معینی را پیشنهاد می‌نمود. لیکن تاریخ اسلام در طی قرون وسطی کاملاً "بروشنی" ثابت می‌کند که این گونه تمهیدات کافی نبوده است.

اندیشه برداران مسلمان، درست مانند اندیشه برداران بسیاری از ادیان دیگر، مل به تکرار دائمی سختی قدیمی دارند: "اگر فقط مردم احکام را اجرا می‌کردند...!" آنها استدلال می‌کنند که اگر تنها از قوانین مقدس اطاعت می‌شد، شر، حذاتل شر اجتماعی، از صحنه گیتی محو می‌گردید. در این مورد مسلماً حق با آنهاست، و این امر در صورت اجرای فاطح احکام، در مورد ادیان مسیحی، یهودی، بودائی، و همچنین افلاطون گرائی یا کانت گرائی نیز صدق می‌نمود. اما این دشمنان همان مسائلی است که آنها قادر به درکش

نیستند؛ چرا این احکام اجرا نشده‌اند؟ تاریخ اسلام بکبار دیگر یکی از جا افتاده‌ترین قوانین تاریخ را - هر چند که ظاهراً "یکی از کم فهمیده شده‌ترین قوانین نیز هست - نشان می‌دهد. مراجعه به اصول مذهبی، اخلاقی و فلسفی هر چند که ضرور می‌باشد لیکن هرگز بخودی خود کافی نیست.

گرایش به سمت ایجاد بی عدالتی‌ها، بهره‌کشی‌ها، و مظالم جدید پس از نحو نمونه‌های قلبی آنها، پدیدهای همیشگی بوده و ثابت شده است که بسیار قویتر از همه موانع مذهبی، اخلاقی یا فلسفی است که می‌توان در برابر آن ایجاد نمود. تنها بکراه حل برای این مسأله وجود دارد. برای پاسخ‌باین مسأله نباید به تکرار بی وقفه احکام و اصولی پرداخت که هزاران درس و موعظه نتوانسته است آنها را از نظر اجتماعی مؤثر گرداند. راه حل مسأله اینست که به فرمانیان ظلم ابزار مقاومت در برابر آن داده شود و وسایل لازم جهت ایجاد و دفاع از نهادهای متعلق بخود آنها که تضمین کننده توانائی آنهاست در اختیارشان قرارگیرد. در درون اسلام بهینه سومی نیز وجود دارد که بایستی با دقت آنرا از دو بهینه دیگر متمایز ساخت و در بر گیرنده شیوه‌ای است که اسلام با ایدئولوژی‌های مختلف برخورد کرده و همینطور شامل اعمالی است که مربوط به اس ایدئولوژی‌ها بوده، اعمالی که مسلماً "اگر هم از این ایدئولوژی‌ها الهام نگرفته باشند بر آنها تاثر نرسر گذاشتند. نظامهای گوناگونی که اسلام فرون وسطی خود را در آن‌ها حل نمود هر یک دارای حیاتی متفاوت از دیگری بودند، و حتی در صورتیکه بر حسب رجوع ظاهری به مراحم و متون، مشابه یکدیگر نیز بودند ولی باز از درون دگرگون می‌گردیدند. آنچه را که در اینجا مطرح است نمی‌توان به یک تعادل صرف میان تعالیم و متون مربوط به گرایشات "مدعت آموز" (Heretical) از یک سو و "راست اندیشی" (Orthodoxy) اسلامی مورد قبول اکثر مسلمانان از سوی دیگر تقلیل داد. در اینجا، مثل هر جای دیگر، در یک محیط هم‌رنگ گرا (Homogeneous) بیش می‌آید که تفسیر مجدد عبارتی از یک کتاب مقدس برای پدید آوردن یک دگرگونی وجودی، و نیز پدیدرش یک گرایش انتقادی و با انقلابی کامی باشد، چیزی که ممکن است بصورت یک گرایش فردی باقی بماند و با اینکه به دیگران نیز سرایت کند. در مقابل، با گذشت زمان غالباً "اتفاق می‌افتد که یک پیشرفت انقلابی با ابداعی به نحوی محافظه کارانه، هم‌رنگ گرا و انقلابی (Quietist) مورد تفسیر قرار گیرد. مثال‌های زیادی در مورد این فراشد وجود دارد که در واقع می‌توان آنرا قانون عمومی ایدئولوژی‌ها نامید. در این مورد، تحول فرقه اسماعیلیه بخصوصی حالب توجه است. در قرون وسطی اسماعیلیان بر اندازی انقلابی نظم مستقر را ترویج می‌نمودند. لیکن امروزه رهبران این فرقه آفاخان‌ها هستند یعنی قدرتمندان میلیتاری که دلمشغولی اصلی شان لذت بردن از "زندگی شیرین" در کنار ستارگان سینما و جهره‌های معروف است، و احبار رسوائی‌هاشان را نیز دائماً می‌شنوبیم.

بلاخره باید بگوئیم که متون مقدس به صراحت چیزی را بیان نمی‌کند. سنت فرهنگی بطور کلی، چه بصورت فرمول بندی‌های صریحتر آن، بیان نامه‌های آن و متون آئینی آن، و چه بصورت گرایشات ناشی از آن عرضه کننده تنوع وسیعی از وجود گوناگون بوده و این اجازه را به آدمی می‌دهد که متناقضترین نژها را همراه هم توجیه نماید.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که اشتباه خواهد بود اگر سنت اسلامی را محافظه کارانه بدانیم، چرا که مسأله‌ها و وجه دیگری نیز برخوردار است و می‌توان از میان انواع گرایشاتی که سنت اسلامی به ما عرضه می‌کند آن جریان را انتخاب نمود که در طی قرون متعادی پیوسته فریاد اعتراض خود را بر علیه بی عدالتی بلند کرده است و دائماً "به الهامات آغازینی تمسک جست که برانگیزاننده محمد در زمانی بوده است که او برای اولین بار نظرات خود را اعلام نمود و بنام عدالت و آزاده الهی پرچم اعتراض علیه ثروتمندان و قدرتمندان شهر خود و اعتراض علیه هم‌رنگ گرائی دوران خود را بر افراشت. همچنین باید بخاطر داشته باشیم که بطور کلی سنت اسلامی خود میتواند منبع اصلی برای درخواست مبارزه و عدالت باشد. با این حال، سنست

مزبور حتی در حال حاضر نیز می‌تواند به مفهومی محافظه کارانه مورد تفسیر قرار گیرد، یعنی به مفهوم هرنگ گرائی اخلاقی سنت اسلامی در گذشته اینگونه تفسیر شده است و در آینده نیز خواهد شد. هر چند که ممکن است این سنت برای سمت‌گیری یک عمل انقلابی در برابر ساختارهای کهنه ضروری باشد، ولی برای یک سمت گیری دقیق کافی نیست.

### سنت فرهنگی و بسیج ایدئولوژیکی

هنگامیکه از نزدیک به تحارب مربوط به سازندگی اقتصادی در دوران معاصر نگاه می‌کنیم، اهمیت وجود یک ایدئولوژی بسیج کننده کاملاً "بجشم می‌خورد که وظیفه آن برانگیختن حس تعهد در توده‌ها برای انجام وظایف دشوار و سنگینی است که از آنها درخواست می‌نماید. این امر بخصوص در متن یک اقتصاد دارای سمت گیری سوسیالیستی صدق می‌کند که در آن منفعت فردی یک نیروی محرک کافی نبوده و در ارضای شخصی و فوری که باستانی از ثمرات و وظائف در دست انجام ناشی شود نقش کمی ایفا می‌کند. هر اندازه که یک کشور هنوز توسعه نیافته باشد و هر اندازه که یک کشور مواحه با شرایط طبیعی نامساعد باشد، به همان اندازه نیز اولین مراحل سازندگی اقتصادی هرچه بیشتر با سختی توأم خواهد بود و باز به همان اندازه هر چه بیشتر ضروری خواهد بود که تمام کوششها معطوف ساختن زیر بناها شود که متضمن منفعت فوری برای کسی نیست و بنابراین مردم باید هرچه بیشتر متکی به یک روحیه از خود گذشته باشند که این امر تنها در صورتی تحقق می‌یابد که همه مردم در جهت قبول عظمت و ارزش معنایی هدف نهایی ترغیب شده باشند.

آیا سنت فرهنگی کشورهای اسلامی مانع از انتخاب چنین ایدئولوژی بسیج کننده‌ای می‌شود؟ برای پاسخ به این سؤال بکار دیگر به تاریخ مراجعه کنیم.

در مواردی که وظایف جدید نیازمند ایدئولوژیهای جدید می‌باشد، دو امکان وجود خواهد داشت. یا اینکه ایدئولوژیهای قدیمی از نو مورد تفسیر قرار گیرند و یا اینکه ایدئولوژیهای جدیدی برای جایگزینی آنها و با حداقل تکمیل آنها بکار گرفته شوند. مثالهایی از هر دو مورد فوق را می‌توان در تاریخ جهان اسلام مشاهده نمود. متذمناً باید بگوئیم که دین اسلام همیشه در معرض تفسیر جدید قرار داشته است. از جنبه اقتصادی این امر بخصوص هنگام مطالبه توسعه اقتصادی جهان اسلام و ظهور بورژوازی تجاری در طی قرون وسطی جلب نظر می‌کند. در آن زمان متون مذهبی بر بود از سخنان تمجیدآمیز در مورد نقش و اهمیت تجار و تاجرانگیز بر ارزشهای خاص این طبقه اجتماعی. در این مورد مثالهای زیاد دیگری نیز می‌توان ذکر نمود. بکار دیگر ملاحظه می‌کنیم که نه یک نوع اسلام بلکه بیست و با صد نوع اسلام وجود داشته است که هر یک از جنبه‌های متعددی با یکدیگر تفاوت داشتند.

تفسیرهای جدید در چارچوب خرد تعالیم اولیه اسلامی انجام می‌گرفت و باعث پدید آمدن فرقه‌های جدید مخالف با برداشتهای ارتودکس می‌گردید که عناصر جدیدی را عرضه می‌کردند و سنتهای تازه‌ای را بسجود می‌آوردند. هر یک از این فرقه‌ها مدعی بودند که تنها اسلام واقعی و با تنها نمره مشروع اسلام هستند. اینگونه تفسیر جدید خود در درون یک چارچوب مذهبی قرار داشتند و به عنوان حریم‌ناتانی ناشی از دریافت‌های جدید از خداوند، رابطه "او" با "آ" میان و مقاصد "او" درباره انسان‌ها، شناخته می‌شدند. تفسیر مزبور با یک دین شناسی جدید انطباق می‌یافتند که گاهی خود باعث پیدایش مناسک جدید می‌گردید.

در درون این منظره جدید، معتقدان برداشتهای اولیه مورد حمله قرار می‌گرفتند و بسا استفاده از اصطلاحات کلاسیک اسلامی به عنوان دشمنان خدا (اعدالله) محکوم می‌شدند.

لیکن تاریخ اسلام همچنین غالباً شاهد تمسک جوئی به ایدئولوژیهای جدید بجای و با همراه ایدئولوژیهای قدیم بوده است. مثلاً "در قرون وسطی تفکر "هلنی" Hellenistic یکی از اینگونه ایدئولوژی-

منظور سنت فکری رایج در اواخر دوران یونان باستان. بخصوص پس از فتوحات حبسی ( اسکندر مقدونی می‌باشد. - م.

های تکمیلی یا ضمیمه‌ای بوده است. متفکران مسلمان مجذوب این تلاش بر عظمت جهت تفسیر عالم از طریق عقل صرف گردیدند، و گاهی ناآنها پیش رفتند که این نحوه تفکر را بر خود اسلام مرحم دانستند. مثلاً "رازی" طبیب و فیلسوف قرن دهم میلادی اعلام داشت که سفاط در مقایسه با پیامبر نمونه یک مرتبه عالی‌تر بشریت می‌باشد. همچنین تفکر هلنی در تعدادی از اقشار وسیع جامعه اسلامی قرون وسطی نفوذ کرده بود، که برخلاف تصور رایج، به همان اندازه که ادامه جامعه هلنی شرقی بود نتیجه ادامه زندگی شبانی یا تجساری قبایل شبه جزیره عربستان نیز به شمار می‌رفت.

در میان اسماعیلیان، کوشش برای تفسیر جهان حتی منجر به کوشش برای تغییر آن گردید. این حزب بزرگ ایدئولوژیک بخاطر توده وسیع پیروانش ظاهری اسلامی بخود گرفت، لیکن آئین باطنی (Esoteric) مورد قبول برگزیدگان این فرقه عمدتاً دارای منشا غیر اسلامی بود. در واقع اندیشه آنها عمدتاً یک شاخه از تفکر هلنی بود. بطور کلی می‌توان گفت خردباوری Rationalism هلنی تاثیر شدیدی بر کل برداشت اسلام نسبت به مسائل الهی داشته است. با این وجود، فرمول بندی‌های مختلف جدید ادامه تپش اولیه دین اسلام بودند که بر حسب نفوذ همه گیر متون مقدس یکان، مناسک یکان و گرایش عمومی یکان در جهت زهد و ایمان مشخص می‌شدند.

اگر چه، همانطور که در بالا دیدیم، بعضی افراد اسلام را به نفی یک گرایش فلسفی عملاً ترک گرفتند، لیکن اکثریت عظیمی این دو منجم حیات فکری و روحی را بهم آمیختند. تلقی وجودی (Existential) آنها در شیوه ایمان و دیانت محمدی ریشه داشت که البته در اثر نفوذ جریانات فکری بعدی تا حدی دستخوش تغییر گردید. درک آنان از مسائل مهم فلسفی و الهی عمدتاً از خرد باوری یونانی منشا می‌گرفت، و در زمینه‌های فکری خالص، آنان تنها به ادامه و گسترش تفکر هلنی پرداختند. البته در میان مردم معمولی الهامات ایمانی و زهدگرایانه اسلامی بود که نفی مطلقاً ایفا می‌نمود.

ناسیونالیسم نیز یکی دیگر از اینگونه ایدئولوژیهای تکمیلی یا ضمیمه‌ای است. ملت‌گرایی که در قرن نوزدهم ظاهر گردید و در قرن بیستم خود را تثبیت نمود، توانست خود را در کنار اسلام جای دهد و پاحتی گاهی جای آنرا بگیرد. برای بسیاری از مسلمانانی که راه ناسیونالیسم اروپایی را دنبال کرده‌اند، سعادت اجتماع ملی بصورت عالی‌ترین هدف درآمده است و جایگزین خدمت به خداوند و نجات روح خود گردیده است. هنگامی که کسی به این مرحله افراطی برسد دیگر ارزشهای خاص مذهبی را منحوی می‌ترکند و خواهد گذاشت. فهم این نکته آسان است که چرا مردان اهل دین، بخصوص در طی اولین مرحله نفوذ اندیشه ناسیونالیسم، غالباً مخالف این جریان بودند. گرایش بسیاری از ناسیونالیست‌ها، که هیچگاه نیز دست از ستایش اسلام برنداشتند، عملاً به نحو فرایندهای نابود کننده، اسلام بود. آنها غالباً "اسلام را به یک پرچم، یک نماد بسیج‌کننده، یک عامل هویت، و یک سنت مفید ملی تقلیل دادند. آنها در اسلام چیزی را می‌دیدند که بی شگفتی به آنچه "موراس" (Morass) می‌خورد در کاتولیسیم فرانسوی می‌دید نمود.

برخی اسلام را همچون یک اسطوره مفید ارزشی می‌کردند و همانند "ولتر" دین را نهاد اجتماعی لازمی می‌دانستند. در اوائل قرن نوزدهم بدر روحانی تمامی نهضت‌های ناسیونالیستی حیات اسلام در دوران معاصر یعنی سید جمال‌الدین افغانی دارای حسن اعتقادی بود. باید بگوئیم این گرایش می‌تواند، گسترش زیادی بیابد بدون آنکه پذیرندگان آن لزوماً از عمل خود آگاهی داشته باشند. مسلماً نتیجه بررسی "و. س. اسمیت" عالم الهی مسیحی اهل کانادا در مورد جهان اسلام با شوک زیاد همراه بود هنگامی که او بگفته خودش دریافت که بسیاری از افراد، به‌رآن ساسی و با مردم عادی از اندونزی گرفته تا مراکش در عین اعتقاد به اسلام به خدا اعتقاد ندارند و با حداقل اعتقادشان به اسلام بر اعتقادشان به خداوند اولویت دارد. البته باید یاد آور شویم که در تلقی واقعی مذهبی اعتقاد به خداوند بالاتر از هر چیز دیگری است.

باید متذکر شد که تا بحال هیچ نوع ناسیونالیسم بطور اخص اسلامی پدید نیامده است. البته درست است که احساس یک اجتماع ملی در کشورهای اسلامی به نحوی متفاوت از آنچه که مثلا "مناسب ایتالیا است، بروز می‌یابد، و همینطور درست است که در این کشورها احساس ناسیونالیستی سطوح گوناگون، محتوای متفاوت و وجوه ظاهرا "گوناگونی بخود می‌گیرد، لیکن در واقع این تفاوت‌ها سطحی بوده و بستگی به اوضاع و احوال دارد. جوهر ناسیونالیسم در جهان اسلام مثل هر جای دیگر است و تحلیل از گروه قومی - ملی به صورت ارزش متعالی در می‌آید که پیامدهای مشابهی را نیز بدنبال دارد. در تحلیل نهائی تنشهای میان ارزشهای ملی در کلی‌ترین معنی آن و ارزشهای خاص مذهبی بوجود می‌آید. این تنشها یاد آزر وضعی است که در اروپا پدید آمد، مثلا "میان کاتولیسیسم ماهوی جهان شمول گرا Universalist و کاتولیسیسم‌های گوناگون ملی که برای مدتی طولانی، حداقل در بعضی سطوح، بیشتر دارای خصلت ملی و طرفداری از قدرت و نفوذ روحانیون (Clericalist) بودند تا خصلتی واقعا "مذهبی".

امروزه، بخصوص پس از کسب استقلال از سوی تقریبا "همه کشورهای جهان، ما شاهد یک روند غیربسیار کردن هستیم. تا وقتی که استقلال ملی مآله عمده تمام ملت‌های مسلمان را تشکیل می‌داد، تا وقتی که ناسیونالیسم دعوتی بود برای مقاومت در برابر سلطه بردمان غیر مسلمان، و تا وقتی که ناسیونالیسم به صورت منازعه برعلیه ستم و استثمار خارجیان تحلی می‌یافت، صاحبان گرایشات مذهبی نمی‌توانستند با مسواد اساسی برنامه ناسیونالیستی موافقت نداشته باشند. این سمت‌گیری مشترک طبیعتا "از جانب اسلام نیز تقویت می‌گردید زیرا اسلام همواره تاکید معینی بر رفاه و سعادت امت خود در روی زمین داشته است و سنت اسلامی، به رغم بعضی تناقضات، اساسا "مخالف هر نوع گرایش صرف به آخرت می‌باشد. لیکن به مجرد اینکه ناسیونالیسم نالجبیت‌ها شروع به برخورد با مسائل مربوط به سیاست داخلی می‌کنند و به مجرد اینکه اختلاف با سایر کشورهای اسلامی حداقل بصورت یک امکان ظاهر می‌شود، عناصر مذهبی قادر می‌گردند که استقلال خود را اعلام نمایند. در این هنگام، برای مثال، تاکید بر اینکه ایمان اسلامی متضمن ارزشهای متعالی دیگری است حداقل آنچه که در ایدئولوژی ناسیونالیستی وجود دارد. و اینکه نمی‌توان از خداوند انتظار داشت که بدون تهاپزو مالمسویه هر طرحی را که از سوی هر گروه ملی اسلامی عرضه می‌شود تنها به خاطر مسلمان بودن آن گروه تاهیب نماید، آسانتر می‌گردد. دین جهانی شمول‌گرا می‌چون اسلام تنها تا یک حد معین و تحت شرایط خاصی میتواند پذیرای ناسیونالیسم باشد.

در مورد سوسیالیسم نیز می‌توان نظر مشابهی اظهار داشت. سوسیالیسم نیز ایدئولوژی‌ای است که در حول یک طرح قابل تمایز از علائق خالص مذهبی شکل گرفته است. در اینجا نیز می‌توان مشاهده نمود که بعضی افراد تلاش خود را منحصرآ "وقف سوسیالیسم گردماند تا جایی که این امر موجب رها کردن اسلام از سوی آنها شده است، در حالیکه بعضی دیگر، اگر خود همین افراد نباشند، در جستجوی این بودماند که توافق اسلام و سوسیالیسم را نشان دهند و از اسلام جهت نتویت سوسیالیسم استفاده کنند. کوشش‌های بسیاری نیز جهت عرضه سوسیالیسم در شکل مذهبی صورت گرفته است. البته در چنین کوششی تحریف ضمنی معنایی چشم می‌خورد. البته می‌توان نشان داد که در دین اسلام، بر حسب وجه غالب آن، چیزی که مخالف برنامه موسیبا - لیبستی از میان برداشتن امتیازات ناشی از ثروت باشد وجود ندارد. سوسیالیسم تنها مخالف مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است که کسب چنین امتیازاتی را ممکن می‌سازد. از طرف دیگر سوسیالیسم فی‌نفسه مخالف مالکیت خصوصی نیست، چیزی که قرآن نیز ظاهرا "با آن موافق است چرا که در برگیرنده فوانین ناظر بر ارث می‌باشد. همچنین قرآن همانند "سنت" مبنای محدودیت‌های مربوط به مالکیت را مطرح می‌کند.

در دین اسلام چیزی که مخالف با برنامه ناسیونالیستی استقلال یک گروه قومی - ملی باشد وجود ندارد. با این حال دین اسلام می‌تواند راه طولانی‌تری را در مسیر سوسیالیسم - در مقابله با توانائی رهسیردانش در

حیث با سوبالیسم - طی نماید. زیرا تا وقتی که برنامه سوبالیستی کاملاً با اصول خود منطبق باشد و به اهداف خود وفادار باقی بماند، پس حداکثر می‌تواند اشکال تحقق سوبالیسم و ایدئولوژی ناشی از آن را محکوم نماید ولی هرگز قادر به محکوم ساختن اهداف نیابتی سوبالیسم نیست. از سوی دیگر، برنامه ناسیو-نالیستی، ادر است در عین وفاداری به اصول خود، در حیث سرکوب و استعمار سایر اختراعات‌های قدم بردارد که در اینصورت تفکر مذهبی در شکل آرمانی خود جاره‌ای جز محکوم نمودن آن ندارد. معذالک گفته‌های فوق اثبات کننده این نیست که دین اسلام از قلم در برگرفته خطوط کلی آرمان امروزی ایجاد یک جامعه زمینی بدور از امتیازات می‌باشد.

و انبساط است که اهداف طرح سوبالیستی را می‌توان به یک سنت انسانی که اسلام نیز، در میان دیگر مکاتب، در آن شریک بوده است مربوط نمود. بنابراین هرچه باشد، فرمول مورد علاقه ایدئولوگ‌های اسلامی که در بالا از آن استفاده کردیم یعنی گفته معروف: "اگر تنها احکام اجرا می‌شدند... تا حدی واجد ارزش است. از یک سو، ناگزیر باید تصدیق کرد که اسلام تاریخی، نظیر کلیه ادیان دیگر، در برگرفته هیچ برنامه خاصی حیث از میان بردن انواع معنی از امتیازات، بهره‌کشی، و ستمگری - به‌رغم گامهای محدودی که در این مسیر برداشته - نموده است. از سوی دیگر، تمام ادیان و فلسفه‌های مهم بی‌عدالتی را محکوم ساختند حتی اگر ویژگی‌های ملازم با آنها با آرمان امروزی انطباق نداشته باشد. اسلام نیز بی‌عدالتی را محکوم میکند و بنابراین ارزش‌های مذهبی آن، مانند ارزش‌های مربوط به مسیحیت، قادرند محرکی جهت مبارزه بر علیه بی‌عدالتی، در راستای خطوط دقیقاً تعیین شده در طرح سوبالیستی، عرضه نمایند. ما تا کنون شاهد بوده‌ایم که تعداد هنوز محدودی از مسیحیان در مبارزات بر این اساس شرکت جستند، و مردی چون "بالمیرو-تولیاتی" زمانی اظهار داشت که بعضی مردم می‌توانند تحت تأثیر ایمان مذهبی در راه کسب عدالت دوستانه دوش کسانی که از یک ایدئولوژی دنیوی تر الهام می‌گیرند، به مبارزه برخیزند. چنین مقایسه‌هایی بطور طبیعی بذهن متبادر می‌شود، زیرا فرهنگ اسلامی آنچنان که بعضی تصور می‌کنند جهانی در انزوا مانده نیست. فرهنگ اسلامی نظیر سایر فرهنگ‌ها و نظیر فرهنگ‌های عربی، ایرانی، یا ترکی - یعنی فرهنگ‌هایی که مکان خاص تری در نزد مردمان بذرنده اسلام دارند - در برگرفته ارزشهای عام و حیثانتمول می‌باشد.

بالاخره باید بگوئیم که تفسیرهای جدید و رادیکال در مورد اسلام که هدفشان تبدیل اسلام به یک ایدئولوژی بسیج کننده مناسب با طرح‌های امروزی می‌باشد، ممکن است با مشکلاتی مواجه شود زیرا در آن‌ها ویژگی پدیده مذهبی مورد توجه قرار نگرفت است. در دوران حاضر، ایجاد یک فرقه مذهبی جدید که بسا یک دین شناسی جدید تکمیل شده باشد و هدف از آن گناندن مردم به مبارزه ملی یا اجتماعی باشد کار ساده‌ای نیست. به سختی می‌توان انسانهای تازه و ایمانی را که از قضا مخالف این یا آن امر ملی یا مجموعهای از اقدامات اجتماعی هستند به عنوان "دشمنان خدا" محکوم نمود. همیشه نمی‌توان محافظه کاران با ایمان و با مسلمانان متدین خارجی را به نام نهضتی که رهبری آن ضرورتاً شامل کسانی است که ایمان مذهبی‌شان به نحو محسوسی شدت کمتری دارد - اگر اصلاً ایمانی در کار باشد - محکوم ساخت. به علاوه، در کجا می‌توان یک پیامبر جدید یک "مهدی" فرستاده شده از سوی خداوند یافت که به وعظه مقدسات سوبالیستی بپردازد؟ تمام اینها مطمئناً نخیل‌گرائی محض است.

با این حال رد سنت‌های محافظه کارانه امری امکان‌پذیر است. هرچه باشد این گونه سنت‌ها تنها یک ساختار گذرا هستند که بر زمینه ماهوی دین اسلام حای گرفتارند. سنت‌های محافظه کارانه، که خود محمول سبوری شدن قرون متعادی هستند، با گذشت زمان همواره در معرض دگرگونی بوده‌اند. تمام آن سنتی که مخالف برنامه



ناسیونالیستی هستند، یا بطور ضمنی، بکنار گذاشته شده‌اند و با اینکه مراحنای در مقابل آنها مقاومت شده است، و به منزلی که ناسیونالیسم در نتیجه جذابیت‌های خاص خود توانسته قوه تحمیل مردم را برانگیزد، این مبارزه هرچه بیشتر با موفقیت روبرو گردیده است. همین امر در مورد برنامه نوسالیستی نیز می‌توانست اتفاق بیافتد.

به این ترتیب از نظر اصولی مانعی در برابر جهان اسلام برای پذیرش یک ایدئولوژی نوسالیستی جهت بسیج توده‌ها و با هدف مدرنیزه کردن اقتصاد به نحوی که مخالف با تداوم یا توسعه امتیازات ناشی از ثروت باشد، وجود ندارد. تاریخ نمونه‌های زیادی از اینگونه اتحادهای ایدئولوژیکی به ما عرضه می‌دارد. در حالیکه ممکن است بعضی افراد غیر مذهبی در ایدئولوژی نوسالیستی راهنا و دلیلی می‌نفسه کافی برای زندگی بیابند باید توجه داشت که بسیاری دیگر که دارای نیازهای وجودی متفاوتی هستند، ایمان مذهبی خود را حفظ و یا حتی از نو آنرا کشف می‌کنند. بعضی‌ها حتی در این ایمان، در ارزشهای انتقال یافته توسط دین اسلام و در باز گشت به محرک‌های اولیه‌ای که موجب ظهور آن گردید، دلائل مبارزه برای رسیدن به یک جامعه عادلانه‌تر را خواهند یافت.

#### مدرنیزه‌شدن و اصالت فرهنگی

مسئله آخری را که قصد دارم در اینجا مطرح کنم مسائلی است که در این اواخر بحث‌های زیادی را برانگیخته است، و می‌توان آنرا به نحو زیر فرموله کرد. آیا تحول در جهت ساختارهای جدید این اجازه را به جهان اسلام می‌دهد که به اصالت فرهنگی معینی در ادامه سنت گذشته باز گردد و به عبارت دیگر هویت خود را حفظ نماید؟ تا کنون مهمات زیادی در باره این مسئله گفته و یا نوشته شده است. البته اینگونه سخنان نامربوط احساسات بسیار قوی، و در واقع احساسات مشروع و موجهی را بسوی خود جلب می‌کند، یعنی احساس خواستن تشخیص، اصالت، و تبدیل ناپذیری به هر چیز دیگر، و همینطور اراده برای رسیدن به آن. لیکن در بیشتر مواقع این امر به نحوی مطرح می‌شود که نشان دهنده یک دریافت کاملاً "کاذب" و ایدئالیستی از تمدن است. در واقع با فرهنگ همچون موجودی صاحب عقل، و یک کل کم و بیش ویژه و ناملموس و دست نیافتنی برخورد می‌شود که در طی قرون حول یک پنداشت خاص، ارزشهایی یکسان، و احساساتی یکسان شکل گرفته است. بطور خلاصه فرض می‌شود که یک "روح" (Soul) تمدن اسلامی وجود دارد که در طی زمان اساساً بدون تغییر باقی مانده است. همچنین، از زمانی که ایده‌های ناسیونالیستی و زنی یافتنند، پنداشت مربوط به این "روح" پنداشت مربوط به وجود یک روح ایرانی، عربی، یا ترکی - که فرض می‌شود هر کدام دارای سرشتی ویژه، تبدیل ناپذیر دست نیافتنی، و پایدار هستند - همراه گردیده است. ممکن است آشتی این دو مفهوم در تئوری آسان نباشد ولی ظنین موثر ناشی از آنها برای تضمین پذیرفته‌شدن آنها در کنار یکدیگر کافی است.

آیا چنین پنداشت‌هایی دارای ارزشی واقعی هستند؟ من در این امر شک دارم. جهان اسلام دایماً "صورت‌های جدیدی" بخود گرفته و همواره پذیرای نهاده‌های (Inputs) بیگانه بوده است و در همین حال بر سایر فرهنگ‌ها نیز تأثیر گذاشته است. جهان اسلام پیوسته به خلق صورت‌های فرهنگی جدید و همینطور تغییر خود مشغول بوده است. و من بر این نکته تأکید دارم که در دوران‌هایی که جهان اسلام نسبت به دنیای خارج بازتر و پذیراتر بوده است از بیشترین حیثیت برخوردار بوده، بیش از هر موقع دیگر مورد تقلید قرار گرفته، بیش از هر زمان دیگری از سوی بیگانگان به عنوان یک سرمشق انتخاب شده و بالاخره قدرتمندتر از هر زمان دیگری بوده است. بنابراین هیچ دلیلی برای ترس از دنیای خارج و پانوس از تغییر وجود ندارد.

برای مثال می‌توان هنر اسلامی را ذکر نمود که یکی از آشکارترین، در دسترس‌ترین و خاصی‌ترین وجوه فرهنگ کلاسیک اسلامی است. دوران بنی‌امیه شاهد ایجاد و شکل‌گیری این هنر بود که با پیوند دادن عناصر مختلف،

ترکیبی (Synthesis) را پدید آورد که هیچگاه از تحول و وارد نمودن عناصر جدید به درون خود باز نایستاده . البته هنر مزبور تنها پیوند ضعیفی با اسلام اولیه داشت . مابقی تقریباً می‌توانیم "مسجد" و "مدینه" ساده و محقری را که در آغاز ظهور اسلام وجود داشته است در ذهن خود محسوس نمائیم ؛ یک محل تجمع برای امت اولیه اسلام همراه با سکونتگاه رهبران پیامبر ، و در صحن آن نیز که هیأت های اعزامی سفر خود را از آنجا آغاز می‌کردند و در آن از بیماران مراقبت می‌شد ، کلمه‌های همسران پیامبر و ایوانی برای سکنی گزیدن فقرا . در آنجا خبری از طامبها و مناره‌های بلند نبود و این مجموعه فرونشانه هیچ شاهنتی به یادگارهای نمونه‌دار معماری اسلامی نظیر مسجد کوردوبا ، الحمراء ، مسجد آبی استانبول ، و یا تاج محل نداشت !

سهم یونانیان در تمدن اسلام قرون وسطی قابل توجه بوده است ، بخصوص در علوم و کلمه فلمبروهای مربوط به تفکر . اندیشه یونانی در سنتز قابل تحسینی که تفکر اسلامی قرون وسطی را تشکیل می‌داد ادغام گردیده بود ، و در واقع بخشی از گستره وسیع وام‌های تمدن اسلامی از منابع خارجی مانند چین ، هندو و غیره را تشکیل می‌داد . متفکرین بزرگ اسلامی هرگز در مورد استفاده از این عناصر خارجی بی تفاوت نبودند . ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ اسلامی بخاطر ترجمه‌هایش از زبان سانسکریت معروف است ، تاریخدانان عرب از منابع ایرانی ، هندو ، و اروپائی بهره می‌جستند ، و مورخ بزرگ ایرانی "رتبه‌الدین" از کتب لاتین استفاده می‌نمود .

نمونه‌های بیشماری در این زمینه وجود دارد . بسیاری از رسوم که امروزه بنظر می‌رسد خاص مسلمانان است ، حتی آن رسوم که توسط اسلام تقدس یافته‌اند ، در واقع از خارج سرچشمه گرفته‌اند . مثلاً " نحوه پوشش و حجاب زنان ، همانطور که قبلاً "گفتم ، جزو رسوم شرق باستان بوده‌است و سه هزار سال پیش از ظهور اسلام در قوانین آشوری - بابلی به آن اشاره شده است . همینطور "حمام" همان خزینه یونانی با رمی است منتهی با یک اسم دیگر درست همین سنتز است که در طی قرون وسطی اینقدر مورد ستایش و تقلید قرار می‌گرفته ، و از حیثیت و اعتبار بی‌مانندی برخوردار بوده است . تمدن اسلامی تمدن برتری بود که مردمان همه‌نقاط و بخصوص اروپائیان ، بخاطر نالابدردن خود (Anabulism) و یا شیفتگی ، از آن تقلید می‌کردند .

امروزه می‌توان پدید آمدن سنتزهای جدیدی را پیش بینی کرد . مطمئناً " بسیاری چیزها تغییر خواهد کرد و بسیاری چیزها هم از قبل دچار تغییر شده‌است ، رسوم مختلف ، همچون بسیاری رسوم گذشته ، رها خواهند شد و رسوم دیگری که برای دنیای جدید و اشکال حیثانتمول تمدن فنی مناسب تر باشند پدید خواهند آمد . هیچ دلیلی برای ترس از این دگرگونی‌ها وجود ندارد . ترس در مقابل چیزهای نو علامت پیری ، رکود ، و ضعف است و چرخش شجاعانه بسوی آینده ، نشانه یک زندگی جاندار .

### نتیجه

اگر این اجازه به من داده شود که به عنوان یک فرد خارجی نظرات خود را در باره مسائل کشورهای اسلامی بیان نمایم - به عنوان فردی که از تاریخ و ساختارهای اجتماعی و فرهنگی این کشورها بخوبی اطلاع دارد ، ولی بهر حال یک خارجی است ، هر چند که هوادار تحقق آمال مردمان این مناطق می‌باشد - میل دارم درخواستی از اهالی این کشورها به عمل آورم .

یکم . درخواست برای داشتن یک بیان واضح و روشن اسطوره‌ها ممکن است برای بعضی اقدامات بسیار کننده مفید باشند لیکن منجر به افسانه زدگی ، ناپیوستگی و گمراهی همان کسانی می‌شود که از آنها استفاده می‌کنند . بازگشت به اسطوره‌ها ، بخصوص استفاده از گذشته برای روشن ساختن مسائل امروز ، نشانه دیگری از ضعف است . اگر برای هدایت عمل ، به اندیشه‌های قوی و موثر نیاز است بگذارید این اندیشه‌ها تا حد امکان به واقعیت نزدیک باشند .

دوم، درخواست برای داشتن یک دهن باز و گشاده. تبلاً گفتیم حوامی که به درون خودشان و مسائل خاصی خودشان می‌خزند، حوامی می‌رنده و ایستا هستند. حوام زنده، مترقی و بویا از وام گرفتن عناصر بیگانه به منظور ایجاد یک سنز جدید بهمی بدل راه نمی‌دهند. در واقع این امر در مورد افراد نیز صادق است. غالب‌ترین و امیدوارکننده‌ترین خصوصیت حیوانان مشتاق و بر مطالعه الحزایی که من با آنها برخورد کرده‌ام، تشنگی آنها برای کسب معرفت و اشتیاقشان برای نوشیدن از هر چشمه و جذب هر نهادهای است.

بالاخره، و بخصوص، درخواست گشاده فکری جهت داشتن یک تمور جهانشمول از مسائل موجود، یعنی تنها برداشتی که دارای اصالت انقلابی است.

امیدوارم که خوانندگان، مرا بخاطر نا‌کبدی بر این نکته بیخشانند. باید بگویم که سراه برای سرسپردگی و وقف تلاشهای یک فرد وجود دارد: برای خدا، گروه، و انسان. وقف کردن خود در راه خدا مستلزم داشتن ایمانی است که همگان در آن شریک نیستند، و بهر حال بطور کلی باعث کنار نهادن سایر انواع دل‌بستگی‌ها نیز نمی‌شود. سرسپردگی و وقف خود در راه گروهی که به آن تعلق داریم امری لازم است و هنگامی که آن گروه مورد تحقیر با ستم و سرکوب فرار گرفته باشد بصورت یک وظیفه اولیه انسانی در می‌آید. لیکن نباید گروه را مورد پرسش قرار داد و آنرا برتر از هر چیز دیگر دانست. این چیزی است که دین‌شناسی کلاسیک اسلامی بسه آن "شرک" می‌گوید و به معنی همراه ساختن و تشبیه نمودن یک شخص دیگر با خداوند است. گروه مساوی همه چیز نیست. عامل انحصاری به عظمت هر چه بیشتر گروه به عنوان یک ارزش برتر، منحصر به پدید آمدن جهان هرح و مرح زدهای از مطلق آکنده از نفرت و درگیر در مبارزه دائمی با یکدیگر می‌گردد.

فراتر از گروه، اجماع از قومی یا ملی، ارزشهای جهانشمولی وجود دارد که برتر از هر چیز دیگری است آزادی، برابری و برادری برای همه انسان‌ها، ناسیونالیسم بکبارچه و انحصاری منطقاً "منحصر به گرایشات بربرمنشانه در قبال بشریت خارج از یک گروه خاص می‌گردد. همچنانکه ترجمه آلمانی شعار و کشور من، حق ما باطل بر سر در اردوگاه "بوخن والد" آویخته شده بود. همچنین در الحزایی می‌توان این سوال را مطرح ساخت که اگر ملت ارزش برتر را تشکیل می‌دهد، چگونه می‌توان اقدامات آن گروه از فرانسویانی را که از آرمان استقلال الحزایی دفاع می‌کردند توجیه نمود. آیا در اینصورت می‌توان گفت که آنها خائن بودند؟ اگر بعکس، ارزشی را که فراتر از ارزشهای دیگر در نظر می‌گیریم و تصویری را که در مقابل چشمان خود می‌آوریم یک ارزش جهانشمول باشد، یعنی مبارزه علیه تمام بی‌عدالتی‌ها، این امر مستلزم یک تلاش مداوم خواهد بود، زیرا اشکالی که بی‌عدالتی بخود می‌گیرد دائماً در حال تجدید شدن هستند و مسائلی را مطرح می‌کنند که همراه تازه، غیرمنتظره و بی سابقه‌اند.

ملکوت الهی از آن این جهان نبوده و تاریخ و مبارزه را پاهانی متمور نیست. یک مبارزه و انقلابی را دیگال که در راه عدالت می‌جنگد و آن کسی که به گفته مارکس به ریشه بی‌عدالتی‌ها می‌پردازد هرگز این حق را نخواهد داشت که دچار حالت ارضاء نفس‌خشنودکننده آن انسان خود حق بپوشد که گویا بهشت از طریق او به عالم خاکی هموطف کرده است. من پیامبر نیستم و اسلوب پیامبران راهم دوست ندارم. ولی اگر بتوان درسی از تجربه گذشته و تحلیل عتلائی گرفت اینست که آینده بیش روی ما آینده مبارزه، آیندهای است که طالب روحهای جسور، و بنا بر این آیندهای درخور انسان است.

دلیلی وجود ندارد که اعتقاد داشته باشیم جهان اسلام از کشیده شدن به این مبارزات مصون خواهد ماند به گفته ارسطو، که مسلمانان قرون وسطی او را "معلم اول" می‌خواندند، انسان نه جانور است و نه خدا، بلکه حیوانی مدنی (Zoon Politikon) است که زندگی‌اش را جامعه مدنی تشکیل می‌دهد و بنا بر این دارای زندگی‌ای آکنده از اعتراض، مبارزه و ستیز می‌باشد. زندگی انسان جامعه اسلامی برخلاف آنچه که استعمارگران تصویر نمودند نه مانند میمون است و نه مانند آدم ماشینی همچنین این انسان آنطور که سادملو جان مدافعان

بعضی معتقد ، و عارفان تصور کرده‌اند ، فرشته‌های دارای ارشاد مستقیم با عالم عیب هم نیست . این انسان نه از امتیازی حصر کننده برخوردار است و نه فریانی یک نفرین محوف می‌باشد . تاریخچه او نشان می‌دهد که او در مبارزات و اموری شرکت داشته که در نزد همه ابناء بشر مشترک بوده است . او در آمال ، عکس العمل‌ها ، دریافتها ، توهمات ، گراپشات متضاد ، کوشش برای دفاع از خود ، آزاد ساختن خود و با به بند کشیدن دیگران ، حفظ خود و با به پیش تاختن که سرنوشت مشترک تمام انسانها بوده است شریک میباشد . چیزی به عنوان "انسان اسلامی" *Islamic Humanism* وجود ندارد . تاریخ جهان ناربخی ویژه است و رنگ و سبک خاص خود را دارد و بخش بی‌همانندی از تنوع بشری را تشکیل می‌دهد ، با این حال ناربخیاستثنائی نیست . انسانها در همه جا با مسائل مشابهی روبرو بوده‌اند ، که بایستی با استفاده از وسایل مشابهی نیز حل می‌شدند . دلیلی وجود ندارد که اعتقاد داشته‌باشیم جریان امور همیشه به این ترتیب نخواهد بود .

برای روبرو شدن با مبارزات آینده بایستی مسلح بود . باید آموخت که خود را از اسطوره‌ها دور نگاهداشت درسهای ناشی از تجربه بشری را فرا گرفت ، و آموخت که چگونه با خصلت غرور و رضایت از خود که موجب رکود هستند مبارزه کرد . بایستی در کوشش جهت تحقق وظائف خطیر انسانی ، همواره در جستجوی این بود که از خود و همینطور وضع موجود فراتر رفت .

### پایان

نظر به اینکه دوره‌های قبلی آرش نایاب شده و به قیمت‌های گزاف خرید و فروش می‌شود ، در نظر داریم هر بیست شماره‌ی دوره‌های مذکور را در چند جلد تجدید چاپ نمائیم .

از علاقمندان به خرید این دوره‌ها تقاضا می‌شود ، مبلغ ۳۰۰۰ ریال به حساب جاری شماره‌ی ۹۹۴۵ بانک ملت - شعبه‌ی تاکسیرانی بنام جواد پور وکیل واریز کرده و قبض رسید بانکی آن را به دفتر آرش ارسال فرمایند تا رسید دریافت مبلغ فوق برای آنها فرستاده شود .

بدیهی است در صورتی که به هر دلیل امکان تجدید چاپ دوره‌های فوق میسر نشود ، وجه پرداختی به صاحبان آن مسترد خواهد گردید .

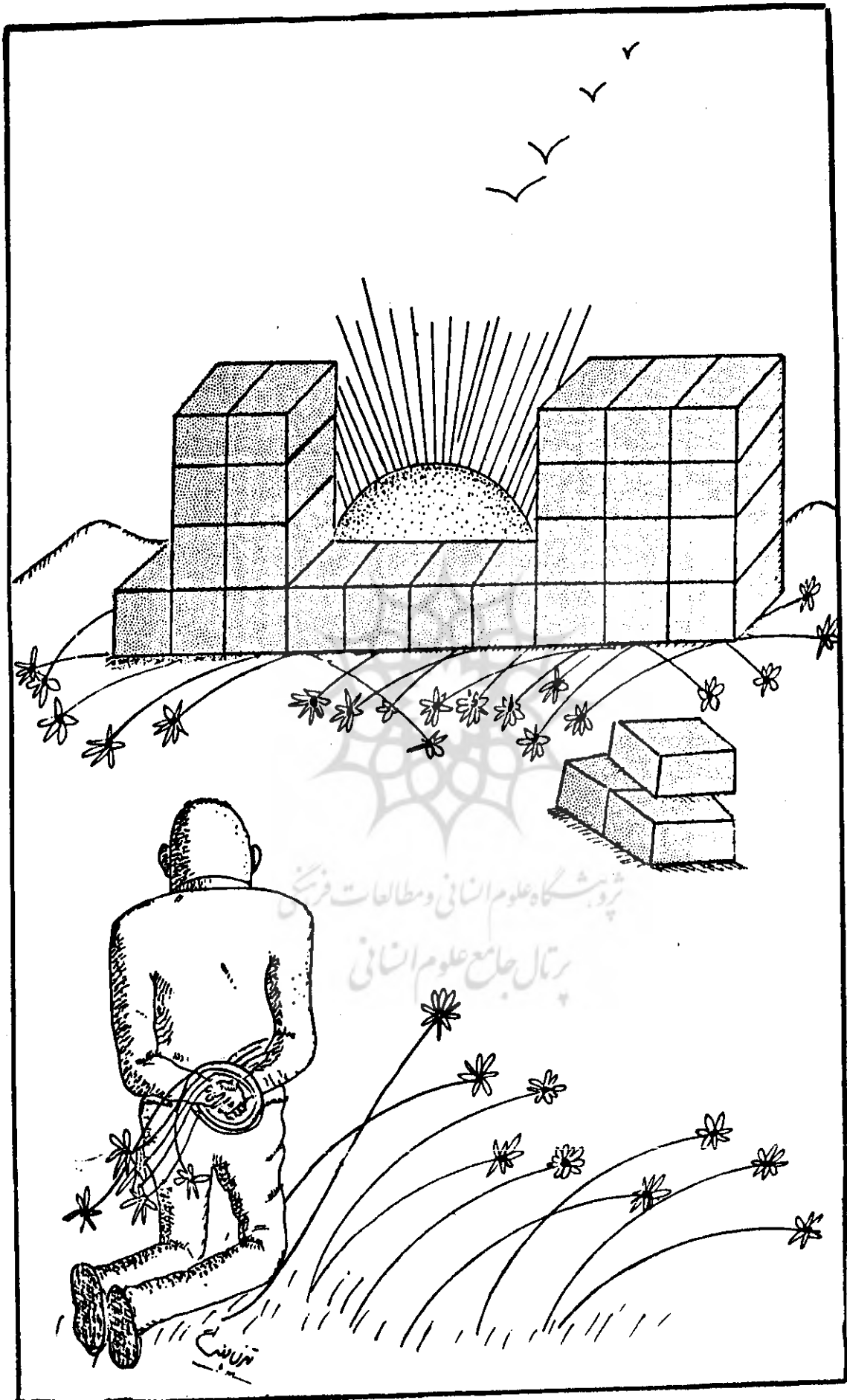
چند طرح از : بیژن فرهنگی

نادی نماند و شور نماند و هوس نماند  
سهل است این سخن، که مجال نفس نماند  
فریاد از آن کنند که فریاد رس رسد  
فریاد راجه سود، جو فریاد رس نماند  
م. امید

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات  
پرتال جامع علوم انسانی



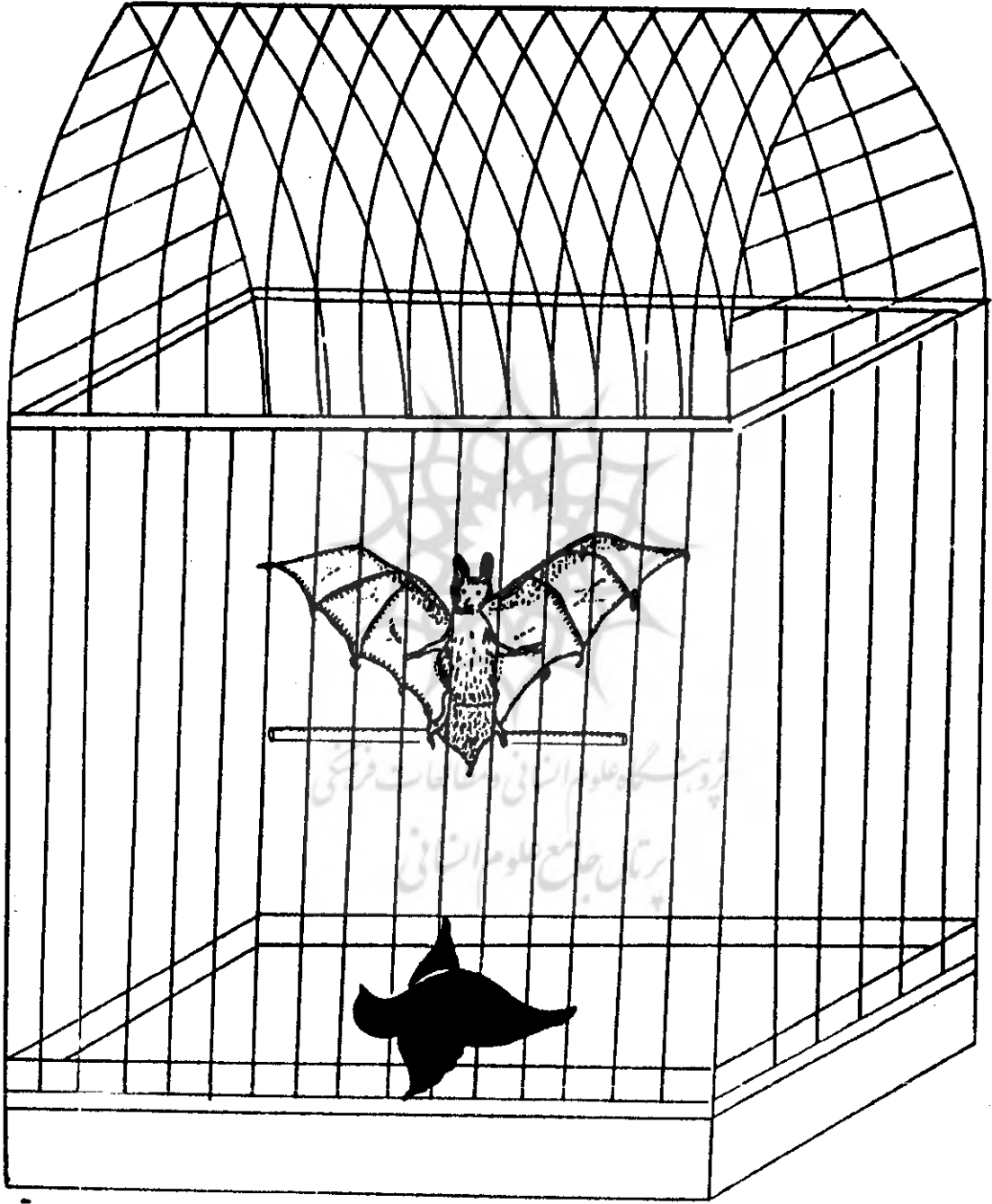
فرهنگی





پروشکاکا علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

بہن و بہنگ  
۷



پرن دینت